





۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰



فصلنامه علمی و تحقیقاتی

۴۵۲

شماره ثبت کتاب

۴۴۴۹

۸۲۰۳

شماره اختصاصی (۷۵) (از کتب) (خطی) (اهدائی)

تیمار سر لشکر مجید قهرورز (قاصر الولد) یکتا بنیاده مجلس شورای ملی

موضوع

مؤلف قاضی خاوری (صدر الدین ابوالحسن بنیاده)

کتاب نظام التدریج

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۷۵

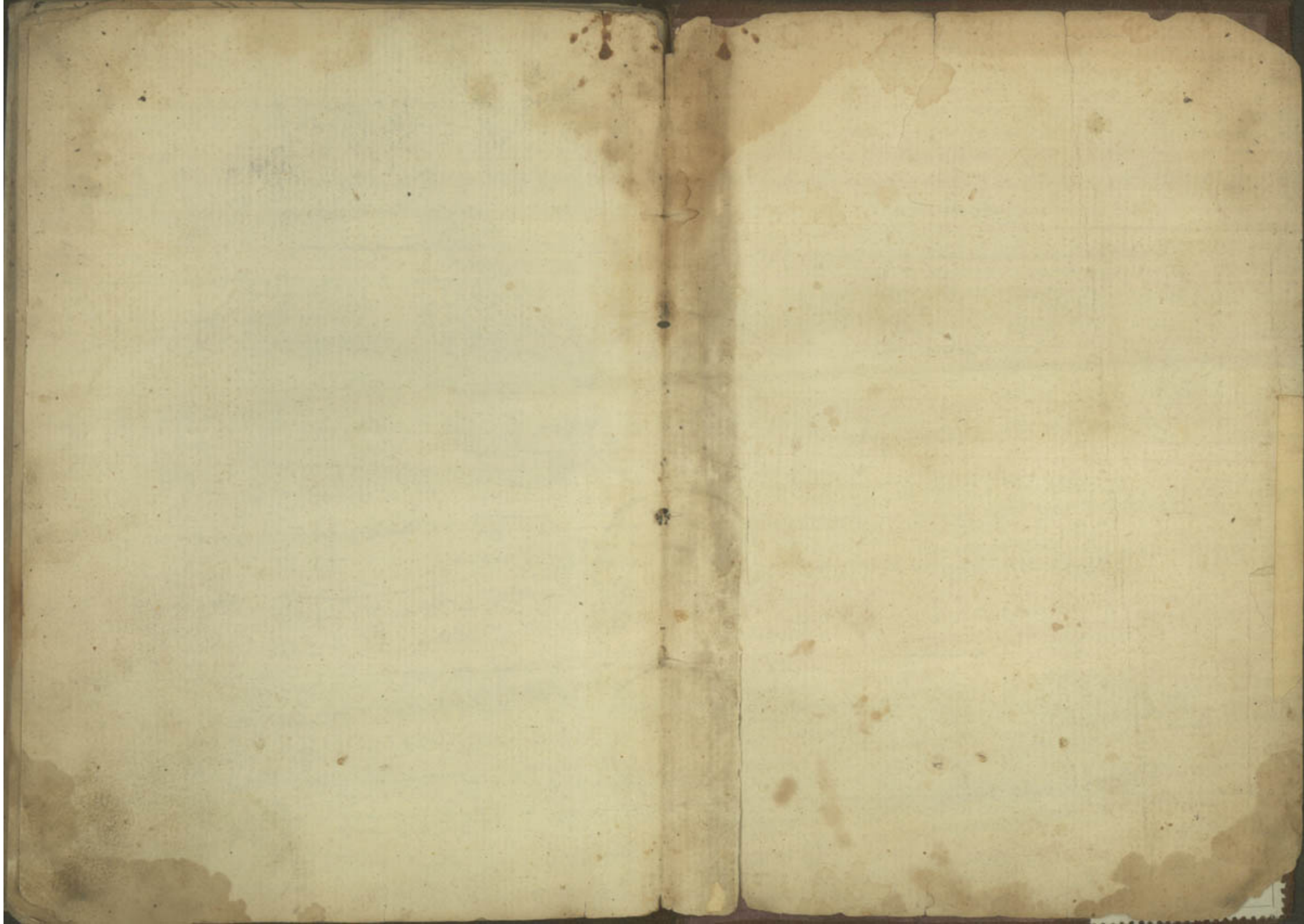


۶۵۲۰
 شماره ثبت کتاب
 ۴۴۴۴۹
 ۵۲۰۲

کتابخانه
 کتابخانه
 مرکز
 وزارت
 فرهنگ
 و آموزش عالی

شورای ملی
 ایران
 کتابخانه
 ملی
 جمهوری
 اسلامی
 ایران

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 شماره
 ۷۵



کتابخانه عمومی
موزه و اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه حضرت امام خمینی

در آن مرحوم موسی اکبر	جناب لاسد مریوز	مادر عیسی و مراد
مهور محمد جوان در آن	ساکو روش محمد شکیب	کر و دیگر
و یک جلد دیوان خاقانی	و کرد در نزد کاتب بطریق این	نسخه لاسد مریوز در آن
کاغذ نرگه خدول طلعه	بدون معامله در آن	در آن کتب طایفه سید سعید
انواع را باید دلو کتیا	با یک کتیا	با یک جلد قرآن نفع کاغذ
جناب مقدس در آن	شمره خدول طلعه خط کتیا	جناب که در طهران
مخوم قیصر علی خان	دذ فوسا	عبد و نیز طلعه خرد
یک جلد طباطبائی	جناب لاسد مریوز	دارد این در آن
نورخانه روم در نزد آن	سادات اجور کتیا و شفا	به چه بفرماید
پانزده هزار یا بدیدیم	ساعت شفا از قباب لریج	قبول است
و ضیای سید سعید	جناب زنده کتیا در آن	جناب زنده کتیا در آن
	بید بایشان بدیدیم و عتق بود آن	که در راه خدول بود
	در خانه مراقب	نقص بر نداشت
	دست که در نزد کتیا	و الله در آن با کتیا

کتابخانه حضرت امام خمینی
موزه و اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

عبد
ادد اف
لوارج طول
فالی

نظام النوارج
قاضی بیضاوی

اصحی الفقیر

مجموعه در احوال
اسلام

۱۹۲۴

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمدی غلات و شکر فی غایت سید عی را که پیک امر کن علم ازاد
 و اشباح را پیدا کرده و اجرام فلکی و اجسام غرضی از ممکن عدم
 بر فضایی وجود آورده صافی که طباق افلاک را بر افراشت و بساط
 خاک را باز هار و افراست فادری که از سخن صفا کمال رضا
 برویابند و در تقاضای حساب آتش و آب تعبیه کرد ایندو بر سخا
 لعاب مذاب جانوزان بسکاشت و آدی زاده را بر زویر فطق و
 تابدان تلج کرامت و خلعت فرشته بی شفق و تدبیر حوادث
 وقایع ایشان راه رواند کردی صادق مختصری سازم مشتمل
 مشاهیر انبیا و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام بشر
 از احوال ایشان بروج ایجاز بیان چنانچه خواننده را بر عمل نباشد

و ک

و اگر چه از زوایای که در علم تواریخ زیاد ندارد خالی است آنچه
 این علم را لا بد باشد بی تمامت ابراد کرده آمده است و این کتاب را
 از تواریخهای معتبر فراهم آورده ام و نظام تواریخ نام کرده ام
 که در سلسله ملوک ایران و بعضی زمین که ^{مقام} طولانی فرات است
 تا بحیون بلکه از دیار مغرب تا حدود نجد چنانچه یاد کرده اند
 من لدن آدم علیه السلام یومنا لهذا و هو الحادی و العشر
 من شهر الله الحرام المحرم سنه اربع و سبعین و ستائیه الهجره
 برسبیل **ایحال** آوردم و آنرا لجهار قسم نمودم و بزبان فارسی
 تا فرایدان عامتر باشد و الله سبحانه هو الموفق و الهادی
 و المثبت و الحادی و لهذا **فهرست کتاب قسم اول**
 در بیان احوال انبیا و اوصیا و حکمای که دور آدم تا ایام نوح علیهم
 بوده اند عدد ایشان ده سرمدت ایشان قریب دوهزار سال است
قسم دوم اندر تعداد ملوک فرس و شرح احوال
 ایشان با اختصار و علوانی و فراسیاب تواریخی و اسکندر زینا

Handwritten marginal notes in Persian script, including dates and references, written diagonally across the right side of the page.

Handwritten notes in the outer right margin, including the name 'سلطان محمد' and other illegible text.

این طین رو بی هفتاد و سه تن بودند و مدت ملک ایشان چهار
 صد و هشتاد و یک سال و چند ماه بوده **قسم سوم**
 در شرح حال خلفا و ائمه اسلام رضی الله عنهم عدد ایشان
 پنج نفر بود و ایام خلافت ایشان سیصد و پنجاه سال بود
قسم چهارم اندر اخبار رسلا طین عظام و ملوک کرام
 که در ایام خلفای بنی عباس با استقلال و استبداد و ممالک
 ایران که پادشاهی کرده اند و ایشان هشت طایفه اند عدد جمله
 ده تن بوده و مدت ایشان از وقت خروج یعقوب بن الاشعث
 الی یومنا هذاجهار صد و بیست سال بود **قسم اول**
 در بیان احوال و شرح انبیا و اوصیا که از اول دور آدم تا آخر ایام
 فوج بوده اند صلوات الله علیهم جمیعین عدد ایشان ده تن و مدت
 ایشان قریب دو هزار و پانصد سال آدم صغی علیه السلام شصت
 بزقسان بن انوش بن مهلابیل بن قستان بن یزد بن مهلابیل
 بن یزد بن ادریس علیه السلام متوشلیخ بن اخنوخ بن یزد بن

قوله

فوج بن ملک علیه السلام **حضرة ادم صغی الله خلیفة الله**
 علیه السلام علای تواریخ آورده اند که علیه السلام و خواجه
 از عالم علوی به عالم سفلی نقل کردند و از بهشت باقی باین جهان
 فانی بیوستند بزمین هند فرود آمدند و اینجا یک مقام ساختند
 و نهصد و چند سال بنیستند و حوا هر نوبت که آسمان شد
 پری و دختری آوردی و ماده هر بطنی بنتر بطنی دیگر داد
 پسرخواست که توام قایل در نکاح هابیل آورد با وی میل داشت
 و مانع گشت و به معادات هابیل پخواست و او را هلاک کرد
 و سنت قتل در بنی آدم بنهاد و آدم علیه السلام بداغ فراق ^{خسته}
 شد و متحیر و مبتلا می گردید و بزبان سریانی شعری بنجا ^{ند}
 که ترجمه او اینست **شعر** تعیرت البلاء لا و من علیها
 و وجه الارض مغیر قبیح • تعیر کل ذی لون و طعم
 و قل یباش و وجه الملیح • قوا اسفی علی هابیل اشینه
 قتیلا قد قصمته الصریح • و جاوزنا عدو الیس یقنه

لعین لا یموت فنفستریح **۵** تا باری تعالی شیت را بوی داد
 و بدان منلی گشت و چون سال وی از نهصد برکنشت ^{بحق}
 پوست و حرابعد زوی بحال دیگر بزیت و هر دو را در
 هند دفن کردند و کوییل که بگویم ابو قیس و طایفه کوییلک
 نوح علیه السلام بوقت طوفان اجزای ایشان با خود برداشت
 و بعد از زوال آن بزمین پست المقدس نهاد و قصه آفرینش
 وی و سجده ملائکه و وسوسه ابلیس و اخراج ایشان
 از بهشت مشهور است و در قرآن مجید مذکور و از شرح
 مستغنی **وصی خلیفه الله بن شیت آدم** علیه السلام آدم علیه
 السلام چون اجلس در رسید و خطاب ارجی بگوش هوش
 بشنید شیت را وصیت کرد و همگانرا بطاعت و متابعت
 او فرمود و باری تعالی او را خلعت رسالت داد و تاج ^{نبوت}
 بر تارک میمونش نهاد و مدت چهل و دو سال عالم را با انواع
 انوار شرع و آثار عدل منقور و مزین گردانید و سالش ^{نهصد}

دوازده

دوازده رسید عمرش بر فرجام رسید و در جوار ابویانش
 دفن کردند **انوش بن شیت** شیت چون آثار ضعف
 و انکسار در خود بدید انوش را وصیت کرد و ریاست او را
 آدم بوی داد و زمام امور سیاد رقبه تصرف وی نهاد
 و بر رعایت رعیت و وصیت فرمود پس قریب ششصد سال
 بران قسام بود انگاه عمرش بر آمد **قسان بن انوش**
 پس این قسان بحکم وصایت بر جای پدر بایستاد و بر سر ^{سم}
 و پیشوایی و سرداری قیام نمود و هیچ قدر از متابعت و
 اتقا و آنا را بای بزرگوار نجوار زواخراف نکرد و قریب نود
 پنج سال دران بسر برد و در وقت وفات پسر بزرگترین را
 عقد وصایت و عهد ولایت استوار کرد و در کنشت
مهابیل بن قستان در زمان او بنو آدم بسیار شد ^{ند}
 و از انبوهی در بر بودند پس مهابیل ایشان را در اقطار ^{زمین}
 متفرق کرد و انید و خود با اولاد شیت بزمین ^{آمد} بابل

پادشاهی بود با علم و داد و او کتابی در حکمت علمی نهاده بود
 و آن را جاویدان حرز گویند و شطری از آن حسن بن
 وزیر مأمون یافته و بزبان عربی آورده و شیخ ابوعلی
 مشکویه در کتاب آداب العرب و الفرس تفسیر کرده
 و مطالعه آن دلیل ظاهر کشت حصایت نفس و کمال فضل
 و عجم دعوی کنند که پیغمبر بوده است و از غایت معدلتش بشد
 لقب کردند و مدت چهل سال پادشاهی کرد و تاج بر سر نهاد
 و از سنک آهن بیرون آورد و از آن سلاح ساخت و در عمارت
 اصطخر که دارالملک بود بنیامود و در شهر بنا کرد سوسن و با
 و جمعی گویند که بابل را ساخته است و بعضی در تواریخ
 آورده اند که طریق بحر سپیدی و هموار در کوهها بعبادت
 مشغول بودی جمعی از دیوان در حالت سحر و سنکی در روی
 زدند و او را هلاک کردند پس کوه مرتزقا تفرع میکند
 و غمی شکیبید تا شبی در خواب از احوال او آگاهی یافت و روز

دیگر

دیگر آهنگ آن جمع کرد و از ایشان کینه بازخواست و جمله
 هلاک کرد و در مقام ایشان شهری بنا کرد و آن شهر بلخ
طهمورث بن جهان چون هوشیخ در گذشت بنیوی
 طهمورث که رجبی عهد بود بر جای وی بنشست و بر عایت
 خلافت و حمایت مالک قیام نمود و طریق عدل و نصفت در
 پیش گرفت و مدت سی سال پادشاهی کرد و شهر نیشا
 از فارس و کهن در مرو بنا کرد و در خطه اصفهان مهریز
 و سار و بیه بنا کرد و اندر زمان وی قحطی عظیم پدید آمد
 و حاسم و باریعاد پنهان شدند و نمود میان حجاز و شام مقنا
 و صحار بار اطلی طی و طسیم بقران و بحرین فروز آمد و حدیس
 بزمین یمامه و حاسم بمیان حرم و سفوان و باریعاد
 بازخواستند و اولاد عادی بسیار شدند و مستوی کشتند
 و مهتر ایشان علیق بن عماد بود چو وی در گذشت
 از پسران وی شدید و مثل ادا پادشاه کشتند و بر جهانیا

شرح بلخ

مثل این عمارت نشان نداده است و چون این عمارت تمام
 جمله ملوک و اکابر اطراف بخواند و در آن سازه آفتاب بنقطه
 اعتدال رسی سید در آن خانه برقت نشست و همگان را
 بعد از شفقت و عده داد و آن روز را نوز نام کرد
 و مدت پادشاهی وی به قرب هفتصد سال رسید و طبرستان
 و سودا و حافت و تخیر در روی غلبه کرد و جهانیا نرا بعد از
 خویش فرمود و بنان بر صورت خویش بسا و به اقلیم فرستاد
 تا آنرا می پرستیدند پس باری تعالی شداد و عاده را غلبه
 تا برادر زاده خویش صفی اعلوین را بفرستاد تا جسد واقع
 کرد و باره باره کرد **حکایت عادیان** بدانکه ارم برادر
 ارغشدر اهفت پسر بود عاده و نمود و طسم و حلیت
 وی باری تعالی شعب علیه السلام با اولاد مدین بن اسماعیل
 بن ابراهیم فرستاد و موسی و هارون علیهما السلام بر فرعون
 و نام ولید بن المصعب بود و از اولاد عاده یا بود که شداد ایشان

برحاکیم بنصر فرستاده بود و قصه ایشان معروف و مشهور است
افراسیاب بعد از وفات منوچهر بنفارس آمد و مدت ^{سال} ده
 بقتل و خرابی مشغول بود **الزباب بن طهماسب**
 از اسباط منوچهر بود خروج کرد و افراسیاب از بگریخت و باز
 خورد رفت و زباب با صلاح فساد و تلافی خرابی افراسیاب مشغول ^{گشت}
 و ده روز راه آب به عراق آورد که آنرا ابنین گویند و سی سال بعد
 و رای سرود پسر مالک به برادر زاده داد **کرشاسف بن**
وشاسف که مادرش دختر ابن یامین بن یعقوب علیه السلام
 بود سپرد و مدت پست سال پادشاهی کرد و رسم دستا
 از نسل وی بود و الله اعلم **طبقه دوم** کیانیان مدت ملک
 ایشان هفتصد و سی و هشت سال بود عده ایشان نه پادشاه
 بود و اسکندر روی در آخر ایام ایشان بوده است و مدت
 ملک سیزده سال بوده است **کیقباد** **کیکاویز**
صد و بیست سال **صد و پنجاه سال**
 کیخسرو کرشاسف بهمن * همانی بنت بهمن
صد و بیست سال **صد و بیست و نوزده سال** **سی سال**

دارای بن بهمن **دایمی بن دارا** ه کیقباد اواز
روازده سال
 کیانیان است و از اسباط منوچهر بود و مدت صد و بیست سال
 پادشاهی کرد و همواره بر کفار همچون بودی و با ترک ازبشان
 کز بخت پس ایشان فریدون را طلب کرد و نو به پادشاهی بنیشت
 فریدون چون پادشاهی بنیشت بفرمود تا سخاک را باز بدست
 کردند و بقتل آوردند و او جوی بغال داشتند و در فرنگ کاپی
 لقب کردند و مرتجع گردانیدند و فریدون آهنگ عادیان کرد
 و ایشان را متفرق کرد و ایند و بر ممالک ایشان ستولی
 کشت و عزم دیگر موضع کرد و بیشتر معمر عالم بکشود و تمام
 رعیت در ظل سرافت و معدلت خویش بداشت و جمله ممالک بر
 سه گانه تقویض کرده روم و مغرب و ترکستان و صین
 شور و فارس و عراق و خراسان و قستان با برچ سبب
 او را بدست میداشت پس ایشان هر دو متفق شدند و ابرج را
 بگشتند بعد از مدتی منوچهر که از نژاد ابرج بود برفت و خون

بجز

جدا از ایشان بستند پس عمر فریدون بسر شد و مدت ملکش
 پانصد سال بود **منوچهر بن شیخ** باجمو کوبند که دختر
 زاده ابرج بوده است و جمعی گویند که پسر زاده چون فریدون
 در گذشت منوچهر به حکم ولی عهدی پادشاهی بنیست
 اقلیمی پادشاهی و بهر دهی دهقانی بگماشت و نهر فرات حفر کرد
 و آب بعراق آورد و بوستانها را آبساخت و انواع اشجار و ریاحین
 از پیشها و کوهها بدان نقل کرد و بعارت عالم مشغول بود
 و ایام دولتش بنصت سال رسید و در آن ایام افراسیاب
 از نسل نوزاد آهنگ وی کرد با لشکری تمام منوچهر از وی بگریخت
 و بطبرستان شد و افراسیاب از پی وی نتوانست رفت پس
 صلح کردند بر آنکه ما و رای همچون افراسیاب را باشد و با رکشت
 و هم در زمان محاربت کردی و از پیغبرانی که در زمان وی بود
 خرقیل و الیاس بن البیوع و شمو بل علیهما السلام **کیکاوس**
 پسر زاده کیقباد ولی عهد او بود و مدت صد و پنجاه سال

پادشاهی کرد و به بلخ مقام داشت و پسری داشت که در خط
 شجاعت یگانه بود و در ستم ^{از} دستان ترتیب و نادیب یافته بود
 زن یکاوس برو تهمتی ^{کرد} و پدر بروی متغیر شد
 سیاوش پیش افراسیاب رفت و دختری را زن کرد برادر
 افراسیاب سعایت وی کرد تا او را بقتل در آوردند و زنش
 بعد از چند روز پیری آورد نامش کجسر و کرد و در ترکشا
 پرورش یافت تا بحد بلوغ رسید نگاه کیو بر ^{کرد} و در
 اصفهانی برفت و او را و مادرش را بفارس بیاورد و چنین
 گویند که موی فرو گذاشتن و جامه کبود پوشیدن مردان و زنان
 از تعزیت سیاوش بمانده است و از پیغمبران ^{و حکیمان} که در زمان
 وی بوده اند او دو سلیمان و لقمان علیه السلام اند و از آن
 وی آنست که صدی در بابل بساخت و این ساعت زابرازن
 گویند **کجسر** چون کجسر و بدین جانب آمد یکاوس
 بغایت پشیمان بود و عاجز و پادشاهی بوی بازگشت و او بر تخت

تخت

بنیشت و خطبه کرد و همگان را بعد از عاطفت و عدل
 داد و عمر خویش ز زرافه و طوس که از بنای ملوک بود بالشکر
 تمام بختک افراسیاب فرستاد و نیز گویند که کجسر و خود بر
 و میان ایشان محاربت عظیم رفت و به آخر الامر شنیدند که
 پسر افراسیاب بالشکری تمام به زمین خوارزم آمد و کجسر
 بمبارزت خوانند و او را به ضرب هلاک کرد و آن حرب را
 خوارزم خوانند و آن زمین را بدین نام کردند پسر افراسیاب
 بگریخت و به آذربایجان رفت و آنجا بیک گرفتار شد و کجسر
 او را بقتل آورد و درون از کینه خالی کرد پس چون ایام
 دولتش بنیست رسید هر اسب را وصی و ولی ^{رسانی} عهد کرد
 و خود کرانه شد و ناپدید شد و جمعی گویند که سلیمان علیه
 آهنگ وی کرد و او از اصرار بگریخت و به بلخ رفت و آنجا
 هلاک شد و از مشاهیر حکما که در معاصر بودند فیما
 بوده است و قلمی رود او دینی علیه السلام و لقمان حکیم

طراسب از بنین برادر کیکاووس است و مقام او بیشتر
 به بلج بودی و همواره بر تخریب ملوک و ممالک مشغول بودی
 تا بهشت را قایلیم بکشود و ایام پادشاهی وی بقصد و پیوست سال
 رسید و ضعف و پیری در وی اثر کرد پس پسر خویش بنام
 مقام خود کرد اینده از مشاهیر انبیا که در عهد او بوده اند
 ارمیا و عزیر و یونس بن کیوی که به محاربه راجعاً به پسر سلیمان
 رفت و بدست المقتلس را خراب کرده گماشته وی بود بزمین
 بابل و موصل **اشاسف بن طراسب** در زمان وی زرادش
 بدین نحو سی دعوت کرد و مردمان را از دین صابیان بازدا
 و در کوه نعلس از اصطر مقام ساخت و جدی در پایین کوه
 نهاده اند و سنگ بسیار بران ریخته اند چنانچه لم گشته
 و بعضی دیگر در جنتها نهاده و خنب در زمین تعبیه کرده
 پس او شاسف بر و بگردید و با صطخر آمد و بدان کوه بنیشت
 و برخواندن مشغول گشت و درین جایگاه آتش که ها فرمود ساختن

ایرجاسف

ارجاسف ملک ترک خراسان را خالی یافت و آهنک بلج کرد
 و طراسب را بکشت و دختران و شاسف بود که میرد و شاسف
 پسرش اسفند یار بفرستاد و با ارجاسف جنگ کرده و او را هلا
 کرد و خواهران او باز ستاد و پادشاهی ترک با ولاد اغریز
 بزیشک برادر افراسیاد داد که پیغمبرانش شمرده اند و جزوی
 در ترک پیغمبر نبوده است و در دست ایشان بماند باز سیان
 اسکندر رو این اسفند یار چون باز گشت از پدید پادشاهی
 تا به تفریض کند بدو شایسته بخورد و او را بجزک رستم فرستاد
 به شرط آنکه چون مطهر از آید پادشاه شود و میان ایشان در
 زاولشان محاربه عظیم رفت و به آخر الامر رستم او را به
 هلاک کرد و شاسف از فرستادن او پشیمان گشت و وی
 به پسر او داد و از اثار او شاسف پشیمان و لایحه بغایت فرست
 و میوه نیکو انخاب که باشد و آبهای روان بسیار و مرغزاری که طو
 آن ده فرسنگ است و در تمامت فارس مرغزاری چنین نشان
 ندهند

و پیوسته این ولایت مجمع و منبع فضلاء بزرگ بوده است
 مثل امام عبد الله محمد شیخ ابواسحاق خیر و زابادی ذکر او
 در طبقات فقها آورده است و قاضی ابوبکر و امام ^۲ محقق
 محمد الدین علی دیگر اجداد و اقارب این ضعیف که ذکر و نصفا
 ایشان در بن صوب مشهور و معروف خلافت یافت و او را
 از نتایج اکوان و موالید ارکان برگزید و زمین و زمان را
 در ربقه نصیرا و کشتند فقال الله و لقل کر ما بی آدم
بهمین بن اسفندیار چون بر تخت نشست بکنه پدید
 لشکر فرستاد و زاولستان را خراب کرد و برادر رستم را
 بکشت که رستم نماند بود و بقتضی نیت النصر از بابل
 معزول کرد و گیش را از اسباط جاماسب بن هراسب که
 مادرش دختر مکی از انبیاء بنی اسرائیل بود بعوض وی فرستاد
 و بفرمودش تا جمله بنی اسرائیل را بابت المقدس فرستاد که
 که ایشان خواهند بر سر ایشان گزارد گیش ایشان را جمع کرد

کرد زنون علوم تصانیف متن بر است و شیخ عالم شاه با الدین ابوبکر

در این باره

و در این باره پیغمبر علیه السلام با اتفاق ایشان برخاست و دست
 بنی اسرائیل و ملک شام بوی داد و ایشان را بازمی مقام خویش
 کسل کرد و بیت المقدس را عمارت فرمود و بارز بهمین از انبیاء
 طالوت بود و زرش از نژاد راجع عام بن سلیمان بود و او را
 ساسان و در اوسه دختر خمایی و فرنگ و بهین دخت و ساسان
 زهد و عبادت اختیار کرد و از خلق کرانه شد و در آخر
 بود بهمین خمایی را ولی عهد ساخت و جمع گویند که بهمین
 و خمایی از وی بد را آبتن بود و تاج بر شکم وی نهاد ساسان
 از آن کوفته شد و از تو با پیش گرفت و از آثار بهمین
 بندگواست که بر رود سگان بسته اند و منبع این رود
 از کوهستان که آنرا کریر گویند و امیر سعد مقرب الدین
 انرا بر باطی که بر سر راه بغداد ساخته است که در صحرا از ریان
 وقف کرده و شهر فضا و جهرم و پویشان و مدت ملک او
 صد و دوازده سال بود از اکا بر وسطین و حکما که در عصر وی بودند

بمقراتیس و بقراط طیبی بوده است **خانی بنت بهمن**

زین با حرم و رای بوده است و سببیت تمام پسندید
داشت و مدت سی سال پادشاهی کرد و با خزا که
ملك بدارا تقویض کرد و جمعی گویند که چهل منان
و خانه عظیم که در وسط اصطخر بوده است و مسلمانان
مسجد ساخته اند و این ساعت خراب است **دارا بن**

بهمن پادشاهی بوده است با عدل و داد و رای و بیشتر
داشت
ملوک آفاق وی را مطوع و متقام بوده اند و وزیری
با عقل و رای دستین نام و بیشتر مقام دارا بنفارس بود
و کورگی که بدان منسوب است وی سا و مدت ملک او
دوازده سال بوده و از حکیمان عصر وی افلاطون الهی

بوده است و قلیط و سقراط عابد **دارا بن دارا**
جمعی گویند او را شیردین دار و گویند چون پدرش در کین
ملك بروی مقرر گشت بر دستین متغیر مثل سبب
ساعت

عزادی

هرادی که داشت پیری نام و قصد کرد تا بر امعزول کند
دشتین آگاه شد و کس فرستاد تا اسکندر روی بوان دا

تا بروی طای صی شد و خراج از وی ستد و میان ایشان محاربت قائم
گشت و در مرد همدانی از کسان دارا وی را زخم زدند
و در لشکر اسکندر ریختند اسکندر در حال پامند و سروز
بر زانو نهاد و سو کند معلقه خورد که من تقوی بوده ام و
تو نگردد ام **دارا** از وی التماس کرد تا کشتن کان وی

و دختر وی زن کند و بر او لاد ملوک فرس بچکانه بخار کرد
و ایشان را خرازیل را در اسکندر از وی بلی برفت و بران وفا
و ازین جهت ملوک طوایف بگماشت که بخواست که عهد
مخالفت

کند و نیارست از اقا رب دارا کسی قائم مقام وی داشتن
مبادا که مقتول شود و از وی و از اولاد وی کینه خواهد
و نیز گویند ارطاطالین قلیبی افلاطون بدل بن اشارت
کرد
اسکندر ذي القرنین ابن اسکندر و پسر فیلقوس
التیانی بوده

سید غنیم بن سخاقتی علیہ السلام ^{رحمی} کو بند کردار آد
 ابن ہمن ہلامیہ دختر فیلق بن سخاقتی چون بوی رسید ^{از بوی}
 او نفس رگشت و او را باز پیش پد فرستاد و بہ اسکندر از ^ک
 آستان کشته بود و سی و شش سال بر زمین و سیزده سال ^{جمله}
 جہان بگردید و تمامت مجموع زمین در تحت امر خود آورد
 شہرینا کرد و از جملہ شہرستان سزد و ہری و اصفہان و ^س
 یاجوج وی کرد و گویند ابن اسکندر غیر آن بوده است و ^{قت}
 آن مراجعت در شہر زرد و جمعی کو بند ریابل از دنیا جعت
 کرد و بجو احق پوست و ملک بر پسر عرضه کردند و قبول ^{بعلو}
 عبادت مشغول گشت پس بطلب ^س بر جای اسکندر داشتند
طبقہ سوم اشغانیا و ملوک طوائف اسکندر چون ^{بکشو}
 بنا الملوک جمع کرد و محبوب ^س کرد ایند و نامہ بار سطا ^{لس}
 بنوشت کہ آن فتح مرا اقتاد تا پیدا آسمانی و توفیق ربانی بود
 و آن ملوک زادگان مرد مانند با فر و ہما و از کز اشتن ^ن ایشا

ق زبیم

ی ترسیم و بی اندیشیم ارسطا طالپس جواب کرد کہ بہ ^{مخبر}
 استغفار ایشان را نشاید کشتن و خون پھیابی نشاید ^{مخبر}
 شرعاً و نقلاً و عقلاً و اگر ترا ایشان را ہلاک کنی باری تعالی
 کافی دیگر را بکار دانا نامہ آن از خاندان تو کنند پس ^س
 آنت کہ ہر یک را بر صوبی کاری تا ہوسستہ با یکدیگر ^{مشغول}
 اسکندر ہم اچنین کرد و ممالک ایران بر ایشان قسمت کرد و ^س
 کردار الملک اصلی بود و زمین عراق و جزیرہ کہ مناسخ ممالک ^ن
 بوده است با اینطی ^س روی داد و قریب چہار بوی **مانند اشک**
بن دارا بر داسہ را خرچ کرد و اینطی را ہلاک کرد و
 متصرفات او فرا گرفت و یاد یکی ملوک طوائف بسا ^{خست} و با ^{نی}
 ایشان ممالک ایران را از زمین خالی کرد و ایشان نیز اول
 و خاندان او را مرچ و معظ داشته اند جمعی کو بند اشک
 بن دارا خرچ کرد و چون وی در کشت اشک ^{بود} حال وی
 و از نسل برادر کچسرو بود و قائم مقام وی کشت و ^{ملک} ملت

اشفانیان و دیگر ملوک طوایف قرب دو بیست و پنجاه سال
 و جمعی گویند چهار صد و سی سال و پیشتر مقدمان ذکر ایشان
 بتفصیل آورده اند اما اشفانیان چون تخت گاه داشته اند
 و ممالک ایشان وسیع تر بوده است و بر دیگران مقلد بوده اند
 اسما و انساب ایشان بتفصیل یاد کنیم و از انبیا بزرگ در زمان
 ایشان بوده اند جز جبین بوده است در جزیره و ذکر یاقوتی
 و عیسی در شام صلوات الله علیهم و از حوادث احوال واقعه
 انتخاب الکمف و و بیه و رامین و رامین از ملوک طوایف
 بجانب خراسان و عدد ایشان پنجاه و یک پادشاه بوده اند
اشکان بن داریا اول اشفانیان و جمله بوی
 نسبت کنند مدت ملک او دوازده سال بود **اشکان**
 مدت ملک او بیست سال بود **شاپور بن اشکان** شصت
 پادشاهی کرد و حضرت عیسی علیه السلام در زمان او بود
بهرام بن شاپور یازده سال پادشاهی کرد **بلانش بن بهرام**

یازده

پانزده سال پادشاهی کرد **هرمز بن بلانش** نوزده سال
 پادشاهی کرد **نرسی بن بلانش** چهل سال پادشاهی کرد
فیروز بن هریر هفتاد سال پادشاهی کرد **بلانش بن فیروز**
 دوازده سال پادشاهی کرد **خسرو بن بلانش** پس عم فیروز
 بود چهل سال پادشاهی کرد **ایروان بن بلانش** سیزده سال
 پادشاهی کرد **ایروان بن اشکان** ابن عم اشکان است
 بیست و سه سال پادشاهی کرد **خسرو بن اشکان** یازده سال
 پادشاهی کرد **بلانش بن اشکان** دوازده سال پادشاهی کرد
جود رز بن اشکان ابن جود رز بود که بشام رفت و بسبب
 کشتن بچی جهود از اقمع کرد و ذلیل گردانید و ایشان را
 آواره کرد و آن ذل درویشان بماند و بنوعه بنی اسرائیل
 پس از آن بجای منقطع شد **پیری بن جود رز** بیست سال
 پادشاهی کرد **جود رز بن پیری** یازده سال پادشاهی کرد
اردوان سی و یک سال و این آخر اشفانیان است که آمده
 شیر

اشفانیان و دیگر ملوک طوایف قرب دو بیست و پنجاه سال
 و جمعی گویند چهار صد و سی سال و پیشتر مقدمان ذکر ایشان
 بتفصیل آورده اند اما اشفانیان چون تخت گاه داشته اند
 و ممالک ایشان وسیع تر بوده است و بر دیگران مقلد بوده اند
 اسما و انساب ایشان بتفصیل یاد کنیم و از انبیا بزرگ در زمان
 ایشان بوده اند جز جبین بوده است در جزیره و ذکر یاقوتی
 و عیسی در شام صلوات الله علیهم و از حوادث احوال واقعه
 انتخاب الکمف و و بیه و رامین و رامین از ملوک طوایف
 بجانب خراسان و عدد ایشان پنجاه و یک پادشاه بوده اند
اشکان بن داریا اول اشفانیان و جمله بوی
 نسبت کنند مدت ملک او دوازده سال بود **اشکان**
 مدت ملک او بیست سال بود **شاپور بن اشکان** شصت
 پادشاهی کرد و حضرت عیسی علیه السلام در زمان او بود
بهرام بن شاپور یازده سال پادشاهی کرد **بلانش بن بهرام**

بابك و براهله كذکر **طبقه چهارم** ساسانیان مدت ملك
 ایشان قریب چهار صد و سی سال بود و عدو ایشان سی و یک نفر
 و هذا اسماء ائمه ائمه شیرین اتابك چهارده سال و دو ماه
چهارده سال و دو ماه
 شاپور هرگز بن شاپور دو سال بهرام بن هرگز سه سال
 بهرام بن بهرام هفتاد سال بهرام بن بهرام بن بهرام سیزده سال
 نرسی بن بهرام هفت سال و نیم هرگز بن نرسی بن بهرام
 هفت سال و پنج ماه شاپور بن هرگز هفتاد و دو سال
 ارده شیرین هرگز چهار سال شاپور بن شاپور پنج سال
 و چهار ماه بهرام بن شاپور بن هرگز یازده سال یزدجرد
 بن بهرام پست و یکسال و پنج ماه بهرام حور بن یزدجرد
 پست و سه سال یزدجرد بن بهرام حور هجده سال و پنج سال
 فیروز بن یزدجرد پست و شش سال بلاش بن فیروز چهار
 سال قباد بن فیروز چهار و سه سال جاماسب بن فیروز
 سه سال کسری بن انوشیروان قباد چهل هفت

سال

سال هرگز بن انوشیروان یازده سال و چهار ماه
 ابروین بن هرگز سی و هفت سال شیرین بن ابروین
 هشت ماه اردشیر بن شیرین و یکسال و شش ماه
 کسری بن ارسلان یکسال و پنج ماه کسری بن قباد بن
 هرگز سه ماه نهران دحس بنت ابروین یکسال و چهار ماه
 ابروین بن بهرام شش ماه ازری دحس بنت ابروین چهار
 ماه فرخ زاد بن ابروین شش ماه یزدجرد بن شهریار پست
 ارده شیرین اتابك شیرین بن ساسان بن بهمن است در روزگار
 از دوان خروج کرد و اصطفی فرو گرفت بسبب آنکه پدر و مادرش
 انجا بگاه حاکم بود و گردان که پس است لشکر فرس ایشان بوده اند
 با وی شفق شد ندی بجهت آنکه ساسان در میان ایشان بود و نیز
 از ظلم ملوک طوائف بشکوه مشایق بودند و از دوان بگشتند
 و دیگر ملوک فوج و قهر کردند و چنین گویند که از ملوک چهار
 گانه که جمله جهان را دخت حکم آورده بودند یکی وی بود و در

Handwritten marginal notes in Persian script, including a large number '5' at the top and various lines of text along the right edge.

وسیاست قاعد هانهاد که پیش از وی نهاده بوده اند
 و او را وصایای عهود است بغایت خوب و از آثار وی کون
 ارد شیر است از فارس و اصل آن کون فیر و زاباد است
 که بقدم او را جو رگفتندی و شهری قدیم است و در میان
 آخر افتاده است و آن راستی حکم بوده و چون اسکند
 اینجا که رسید عاجز آمد از شنیدن آن پس روزی که از بالا
 میاید و بر سر کوه می رود و آنجا که انداخت و خراب کرد
 و آن آب بتواتر با آنجا که می رفت و منفذی نی یافت و جمع
 کنت تا همچون دریایی شد ارد شیر بهندوستان بر فرستاد
 تا شیب آن طلب کردند و کوه بپدیدند و از آن خالی کردند
 و شهری مدور بنیاد بنهادند و در آنجا که عمارت های ^{کردند} غریب
 و بناهای عالی ساختند و آن هنوز زمانه است و شهر سیریز
 شیر کی آنرا که اشیر کویند از کرمان و اهواز و خوزستان و خن
 از موصل و خط از بحرین از بنای اوست و حفر رود مشرفان

دی که

وی کردند و مدت سی سال رایت پادشاهی بر افر است
 و چهارده ازان وی بود که حکم وی در اکثر دوج مسکن نقاد
 یافت **شاه پور بن اردشیر** پادشاهی بود با عدل و سخاوت
 و رای و شجاعت و مدت سی و یکسال و چند ماه پادشاهی
 و در جهان بسیار عمارت کرد و از جمله شهر پشاور که ظهور
 بنا کرده بود و اسکندر خراب کرد و آبادان کرد این ^{شعبه} در
 صبری آنست غاری هست و صورت شاه پور از سنک
 تراشید و چنانچه بشکل یک گیسوی در میان غار ایستاده
 و بر سر شعب صویته چند کرده اند و در میان آن شهر
 ریحی ایستاده ساخته اند و بلاد شاه پور را از بلاد ^{چک} جیلو
 از اعالی فارس و چند شاه پور از خوزستان و شاذ شاه پور
 میسان **هرمز بن شاه پور** مردی بود با جمال و قوت و علم و د
 مدت دو سال پادشاهی کرد و را مهر مز از خوزستان
 و دسکوم که میان بغداد و خوزستان بوده است ^{ساخته} وی

Handwritten marginal notes in Persian script, including a large signature at the top right and smaller notes along the right edge.

و خلقی تمام از ایشان بگشت و چند نشان نشانها سودا خ
 و در هم کشید و بیشتر جاها انباشته کرد و باقیانرا آوان
 کرد و چهار قوم از ایشان که امان خواسته هر يك بجای فرستاد
 بنی ثعلب بجانب بحرین فرستاد و بنی عبد بر قیش و تیم و سحر
 و میامه و بنی بکرین و امل بجانب عمان و حد کرمان و بنی حنظل
 بجانب اهواز و بصره و بعد از آن آهنگ روم کرد و قسطنطین
 ملک روم را ضعیف کرد و خراج از وی ستد و باز گشت و از این
 بساخت و ایوان بنا کرد و در آن ملک سواران آوارا و غیره و زشا
 که آنرا آوارا گویند و عکبر و طیسون از حد و بغداد و شاذر
 شوشتر و نیشابور از خراسان و چند شهر از سجستان و نوز
 شاپور و چند شهر دیگر در هند و مدت ملک او هفتاد
 و دو سال بود **شاپور بن شاپور** پادشاهی شفق و نیکو خلق
 بوده است و مدت پنج سال و پنج ماه پادشاهی کرد پس روز
 در شب بخیمه نشست بود و در میان خیمه گشته و خیمه برافتا

و در گذشت

و در گذشت **بهرام بن شاپور** ذی الاکبان و او را که نشان
 گویند سبب آنکه در زمان پدر و برادر در ملک کرمان بود
 بخورد مشغول بودی و بتدبیر مملکت نبرد اختری و مدت ملک
 یازده سال بود **یزدجرد بن بهرام** الایم مردی بوده است بد
 اندرون موفع دانستند انرا ترجیب بخردی واکابر را خواردا
 و باد فی بهانه و استیصال مردم بودی و مدت پست و بکمال
 پادشاهی کرد پس روزی سبی بغایت نیکو پامد و نزد یک قصر وی
 وی بایستاد و مردمان سعی کردند تا آن سب بگیرند و بیشتر نزد
 از غایت حرص خرد پیرون آمد و بنزدیک سب رفت سب بایستاد
 یزدجرد و میرا گرفت و زمین بخراست و بدست خرد بدان نهاد چون
 پاردم راست کند جفته بر سینۀ وی زد و در حال او راهلایو کرد و نا
 گشت لاشک عاقبت ظالمان چنین با شد **بهرام بن یزدجرد**
 الملقب بجوز یزدجرد او بلند را مین عرب پرده بود تا او را تر
 کند چون یزدجرد نهاد مردم از وی بستیزم بودند گفتند

بهرام بن شاپور پادشاهی شفق و نیکو خلق بوده است و مدت پنج سال و پنج ماه پادشاهی کرد پس روز در شب بخیمه نشست بود و در میان خیمه گشته و خیمه برافتا

در میان عرب پرورش یافته و آداب فرس ندانند پس کسری نام
هم از اولاد اردشیر پادشاهی نشانند بهرام نعمان مندر را بالشر
فرستاد تا بطیسون که سرحد فرس است غارت کردند و کشت
کردند بزیرکان فرس سوبی بر مندر فرستادند تا لشکر را بازگردانند
مندر گفت که من محکوم و حکم آنست که بهرام فرماید رسول بر بهرام
رفت و با وی گفت جواب داد که ملک حق ملک منست و لا بد طلب
آن خواهم کرد رسول گفت که چرا با آنست بهرام بر سر حد آید تا بزیرکان
عجم او را به پندش بهرام و مندر با سی هزار سوار بر سر حد آمدند
و امر آن مدارف بر بهرام آمدند و او را خدمت کردند و از پیش
شکایت کردند و سبزه های وی بر شمرند و گفتند که ما باین
دست در دیگری زدیم بهرام ایشان را مصدق داشت و بعد از
و غارت و رعایت و علم داد بزیرکان او را دعا گفتند و پیرو
آمدند و دو گروه کشتند و میان ایشان منارعت ظاهر گشت
بهرام گفت ملک میراث منست و امر و زدیگری دارد و وی ^{من بیکدیگر}

دع

رها کند هر که آید ملک و بر او مردان دانستند که کسری مرد
نبرد وی نیست و تقریر سانی بدادند و کسری و بهرام حاضر کردند
و تاج میانزد و شیر نهادند کسری گفت تو بد عوی آمده پشتر
بهرام پشتر خرامید شیر روی در وی نهاد او بر پشت او چست
و پای در میان آن فشرد و بگری کرد داشت سرش بگرفت و هلاک
کرد پس بان دو شیر دیگر حمله کرد و یک صنوبر بوی زد و تایش
بگرفت و سرش بر سر آن دیگر سینه زد تا هلاک گشت کسری چون
این چیز بدید بر پایی او بوسه داد و از وی عن خواست هم
کمان بخندت وی کمر بستند و پادشاهی بروی مقرر کردند
و بعد از مدتی خاقان باد و بیست و پنجاه هزار مرد از چگونگی
و پارسیان بغایت ترسناک شدند و هر چند که با بهرام گفتند
التفات نمی کرد و عشم می داد پس هفت کس از قار خیزش و
سید مرد از اصفه سلان و تمامت هزار سوار مبارز برگزیدند
و برادرش نرسی را نیابت داد و گفت که من با این جماعت با آور

باجان خواهم رفت تا آتش گاه را زیارت کنم و از آنجا بکه بار منته
 بشکار روم چون باز کردم تدبیر کار را از کینم بزرگان فرسنگان
 نامه نوشتند که بهرام بگریخت و ما محکوم باید که بسکون آ
 تا مردم از تو نترسند خاقان فارغ و خرم شد و بامنی تمام می آمد
 بهرام برفت و زیارت آتش گاه بگرد و کله اسب در پیش انداخت
 و در روز براه ارمنیه برفت پس راه بگرد ایند بسوی خوارزم
 چون بجای آنجا بگام رسید جامه ترکان برپوشیدند و بخیل
 تمام بناختند چون پیک منزلی خاقان رسید فرود آمد
 و جاسوسی بفرستاد و از حال و جای تفریحش پرسید و شبها
 بر سر وی شیبخون برد خرد باد و دست مرد بر سر خاقان رفت
 و از هر جانب دو دست مرد بداشت تا چون فغان از لشکر گام
 برآید نام بهرام یاد کنند و طبل باز بزدند و هر کس که برایشان
 کفر کرد بکشند و او با جماعتی از خواص برآیدند و برده ر
 خاقان رفتند و حامیان که برد رنجیمه بودند بکشند و اندک

بخر

خیمه رفتند خاقان مست بر سر تخت خسیسید یافتند
 سرش را بریدند و آواز برآوردند و خلقی بسیار بکشند
 و بعضی اسیر کردند و باقی بگریختند چون روز برآمد
 لشکر گاه از آنرا خالی دید و غنیمت بسیار یافت در
 بشارتها با طرف فرستاد و خود آهنگ هند کرد ملک
 چون از آمدن وی آگاه شد رسول فرستاد و با وی صلح
 و دختر خود بزنی به بهرام بداد و پس از آن بکران بوی تسلیم
 بعد از آن قصد ^{رجسته} یمن کرد و نرسی بروم فرستاد و هر دو ^{مظنه} باز
 کشتند پس روی بخجرت نهاد و از پی کوری میدوانید
 تنگ در زمینش شور افتاده اسب دران برآید فرورفت و تا
 بدید کشت و مدت ملک او بیست و سه سال بود و الله اعلم
یزدجرد بن بهرام پادشاهی بود عادل نیکو سیرت
 و از غایت لطف و حلمی که داشت او را یزدجرد نهم خوانند
 و مدت ملک او هجده سال و پنج ماه بوده است

هر **زین یزدجرد** پس کوچک یزدجرد بر برادر بزرگتر غلبه ^{کردند}

و ملک فرو گرفت برادر بزرگتر بملک هیاطله التجا کرد و بعد وی بعد از مدتی اندک پادشاهی بازسند و هرگز را اسیر کرد **فیروز بن یزدجرد** سردی دین دار و خیر بود و در اول عهد او

قطعی عظیم ظاهر گشت و مدت هفت سال خراج از خلق ^{بنداشت} و بسیار مال از خزینه مردم داد و از آثار وی فیروز را از اعمال ری و روشن فیروزست از جرجان و رام فیروز از هند و شهر نواصفهان و شاد فیروز از آذربایجان و دیوار ^{ری} پنجاه فرسنگ بخند میان ایران و توران و قصبه کلم ^{فری} از اعمال فارس و مدینه ملک او بیست و شش سال بوده است

و سبب هلاک او آن بود که زمین ترک رفت و ملک ^{ترک} در راه او خندق ساخته بود و پنهان کرده بود و او در آن

و هلاک شد **بلانش بن فیروز** بلاش بن فیروز چون پادشاهی بنیشت برادرش قباد بگریخت و بترکستان ^{رفت}

و از خاقان

و از خاقان مدد خواست خاقان ویرامد داد و با وی لشکری ^{گذاشت} بفرستاد چو به نیشابور رسید خبر مرگ برادر بشنید و لشکری

کرد ایند و بیامد و به پادشاهی بنیشت **قباد بن فیروز** کوزمان وی مرگ ظاهر گشت و اباحت بدید آورد و آنرا مذهب عدل نام کرد و عبادت از خلق برداشت و مردم را

رخست داد در زن و مال یکی یکو و بدین سبب بود که بسیار بروی جمع شدند و قباد نیز بفریفت و مطامع خود ^{مقت} و به وی مال از نعمان می ستد و بر دیگران میل از خلق از آن شدند و از قباد متنفر شدند و ویرا بگریختند و پادشاهی ^{برادرش}

جاماسب دادند و مرگ بگریخت و با ذریایان شد

و خواهر قباد او را بحیل بجهانید و بیاید ترک رفت و از دنیا ^{استمداد} کرد و باز گشت و پادشاهی باز استمداد باز در زمان وی شمره و الجناح از ملوک ^{مست او} بین خروج کرد و قباد از نفاق عاجز آمد و با وی صلح کرد و او را تخفها داد و معاونت ^{کرد}

تا بکنشت و بما و راء التهر رفت و انجا يک بگرفت و از آن ارقبا
 خون است و آن شهر از جرجان است و حلوان و به قباذات
 از عراق و شهر ايار از جانب جرجان و خابو را زديار و وصل ^{جند}
 ناحيه از ظهيرستان و مدت چهل و سه سال پادشاهي کرد
 و با خرا لا سر بجانب روم شد و مظفر باز گشت و مملکت
 بشير رسرد **انوشروان بن قباد** و او عهد و وصايا از ^{شهر}
 پسر نهاد و بدان کار بند شد و بوزر جهر را و زارت داد
 و با وي ديگر مدبران در کار مزدك مشورت کرد و راي
 ايشان بران قرار گرفت که وي بمکر و جيل بايد برداشتن
 پس او را بخود نزديک کردند و مغز او را کردند و ملطف
 الحيل از وي تفصيل اتباع و اعوان خواست و بهر جا يک
 بنوا بخط فرستاد تا بروز مهر جان کسان وي انجا يک ^{شد}
 جلد و اهلاک گشتند درون مهر جان مزدک و داعيان ^{و برا}
 بر مايله حاضر کرد و ايشان را بگشت و انوشروان مزدک ^{را}
 بلاست

بدست آورد و خورد زخم زد و هلاک کرد انيد و بعل از مد
 عزيمت روم کرد و مملکت روم را بگرفت پس او را پادشاهي داد
 بتقريب آنکه هر چند سال بدگرگاه آيد و از انجا يک باز گشت
 و بما و راء التهر رفت و با خاقان قائم صلح کرد بشرط آنکه تا ^{فرغانه}
 انوشروان را باشد و دختر او را بخواست و با اتفاق بمآد
 هياطله رفتند و ايشان را قهر کردند و بجانب هند ^{صين}
 رفت و با ايشان صلح کردند و مواضع خود گرفتند و چون با
 گشتند خبر آمد بود که قباقر مستولى شده اند و در ^{محل}
 کرده اند نوشروان آهنگ ايشان کرد و ايشان واقع کرد و در ^{بند}
 معور کرد انيد و جمعی از لشکريان انجا يکاه بداشت تا آن
 نگاه دارند و بفرمود تا حضنها بساختند و پاهل ^{رت}
 کردند و راهها نگاه داشتند و از زردان و مفسدان
 و در ايام وي سيف ذی اليزن از ابناء مملوک جهر بر ^{آمد}
 و استمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که سورة الفيل دشان ^{بدن آمد است}

و مدد داد تا بمن از ایشان مستخلص گردانید و پیغمبر
محمد مصطفی بن عبدالله بن عبدالمطلب
 صلوات الله علیه و سلم در آخر زمان وی بوجود آمد
 و در آن روز آتشکده ها مرده گشت و در بای ساوه ^{سند} خشک
 و دوازده کنکرم از ایوان وی بیفتاد انوشروان از آن
 متفکر شد و سطح کاهن بخواند و حال با وی گفت
 سطح گفت این دلیل آنی کند بولاده نبی عربی و استیلا
 امانت وی بر جمله آتش کوه ها و بعد در کنکرم که افتاده است
 یکی از فرس پادشاهی کند پس ملک از ایشان ملک از ایشان
 منقطع شود و از بنای وی رومیته است ^{ساخته} بشکل انطاکیه
 بجنب مداین و پیوسته در بارگاه وی چهار کرسی زرین
 بودی یکی مابرای بوزر چهارم و دوم قیصر و سوم جای
 ملک صفین و چهارم ملک قیحا ق را بودی و مدینه ملک
 او چهل و هفت سال بود **هرمز بن انوشروان** پادشاهی بود

با عدد

با عدد و رای اما مردمان اصلی را نتوانست دید و پیوسته
 مردمان دون تربیت دادی و در زمان وی شایه خاقان
 ترک بخراسان آمد و رسول بهر مز فرستاد که عزیمت روم ^{دارم}
 بکن تا پلها عمارت کنند و علوفه در منازل و مراحل
 مهیا کنند هر مز بهرام که از نژاد ملوک است و اسفند سالار
 لشکر بود تمام بهرستاد و بتجیل برفت تا ناکاه بر سر وی
 رسید و چند روز برابر یکدیگر بنشستند و هر دو از
 طرفین چالشی میکردند و رسولان می آمدند و میشدند
 تا آخر الامرو را بگشتند و لست کن بتاراج زد بعد از آن
 پسرش ربود بیامد بالشکری تمام و بهرام با وی حربه
 کرد و بقتل آورد و ملک و غنیمت بسیار بر هر مز فرستاد
 و عزیمت آن ساخت که بر بلاد ترک در دو دهر مز ازین
 معنی مضطرب بیفتاد و در حق بهرام سخنان زشت گفت
 و بهرام از آن آگاهی یافت و طبع هر مز در قسالی شناخت

پس اعیان لشکر با خود متفق گردانید بتقریر آنکه وی پادشاه
 باشد بتقریر آنکه تا زمانی که پرویز پادشاه رسید این حال به
 پرویز رسید پرویز بگریخت و آذربایجان رفت و همز
 لشکر خود را بچنگ بهرام فرستاد اتفاقا شکسته شدند چون
 خبر غزیت رسید کابرفارس هرگز را سیر کردند و چشمها
 کو کردند این نمل و ملک او با زده سال و چهار ماه بود **پرویز**
بن هرمز چون خبر حبس پدر بوی رسید باز بعد از آمد
 و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد و برفت و از پدر عهد خوا
 بهما زود درخواست تا کینه او باز خواهد دران نزدیکی **بهرام**
 آهنگ وی کرد و پرویز کوچ کرد و آب نهران به **بهرام**
 و پرویز دانست که طاقت آن ندارد کس سوی پدر فرستاد
 و مشورت کرد هر من صواب آن دین زمان و **خزاینه**
 حسی مضبوط گرداند و خود اسمت را در روی بملک **روم**
 پرویز برین پیر آن مشغول شد و او را در و حال بود پدید

بسطام

و بسطام و از جمله آنان بودند که هرگز را گفته بودند و آنرا
 می ترسیدند با پرویز گفتند که مبادا که در غیبت ما هر **بهرام**
 آنچه با وی رفت بهرام را بیاورد و مملکت را بوی سپا
 صلاح آنست که او را بکشیم پرویز هیچ جواب نداد ایشان
 از خاموشی و بی رضایتم کردند هر دو برفتند و هرگز را بزه کمان
 بکشند پس پرویز با ایشان و چند سوار معدود فرات را
 عبور کردند و براه بیابان نیک برانند تا نزدیک **دیر**
 و آنجا یک فروز آمدند تا آسایشی یابند که لشکر **بهرام** از دور
 پدید و به پرویز گفت جامه و ساز خویشین مراده و بسطام **زد**
 سواران برانند که من این لشکر از شما با ز دارم پرویز **جامه**
 داد پدید جامه پیوشید و در دیر استوار کرد و در **بالای**
 رفت و لشکر چون در رسیدند پدید و به **انجامه** بزیب **یا**
 پدید شدند که پرویز است که در آن زمان کس با وی **آن** بنوی
 که زینت پادشاه داشتی و بهرامن دیر فرود آمدند **پدید**

که من پرویزم و دانند که مرا انجا یک راه گزینست خواهم که آمدن
 و امشب مرا مهلت دهید تا عبادت و استغفار مشغول شوم
 انگاه بیرون آیم لشکریان او را اجابت کردند روز دیگر نیز
 مهلت خواست تا شب انگاه پس بیرون آمد لشکر چون بدیدند
 بدین ند و از حیل تا آگاه شدند و را بنزد بهرام بردند ^{بهرام}
 کشتن نیارست که خویش و اتباع بسیار داشت و او را ^{محبوس}
 کرد پس پدل ویر بگریخت و بد آذربایجان رفت و انجا یکگاه ^{مسعود}
 تا پرویز بروم رفت و مریم دختر قیصر را زن کرد و لشکری تمام ^{بستد}
 و براه آذربایجان باز گشت و پدل ویر با وی به عراق آمد و با بهرام
 محاربت کرد و ظفر ویرا بود و بهرام به ترمیت بخراسان رفت و ^{انجا یک}
 ثبات یافت و بترکستان رفت و انجا مقام کرد پرویز کس بن ^{خاقان}
 فرستاد با جث بسیار و استند عا کرد تا بفرمود وی انگاه خاقان ^ن
 و بهرام را بکشتند و چنین گویند که ملوک شروان از نژاد وی ^{بود}
 و کسری پرویز به درختی رسید در بزکوری و جیاری و سم و کا

کاری

کاری که هیچ ملکی مانند وی نبوده است و قریب سی و هشت
 سال در پادشاهی بسر برد و بر ملوک جهان نفوذ نمود تا انجا ^{لش}
 آهنگ غروب کرد و کلبه از تنل با دنگیت فروریخت و عظم ^{اسبار}
 آن واقع بود که پیغمبر مصلوات الله علیه بملوک اطراف نامه ^{نوشت}
 و ایشان را با اسلام دعوت کرد و نامه چون با پرویز رسید ^{پیغمبر}
 برای وی نام خورد و بطیعه کرد و نامه بدین خبر آن نامه به پیغمبر ^{سیل}
 بروی کرد و گفت من قاتل ملکه کامزق کاپی و مستجاب گشت
 و پرویز بسیار انکه عاص امین بود نامه کرد که کس فرست تا این ^{مرد}
 در نهامه دعوی پیغمبری میکند باز دین قوم خود رود و الا او ^{را}
 بر من فرست بادان فیروز دلیلی با چند معروف دیگر فرست چون ^{این}
 حکایت در حضرت رسالت عرضه داشتند رسول صلوات الله ^{علیه}
 فرمود که دشمن کشتند شما این حکایت برای که میکنید ^{ایشان}
 تاریخ ضبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل وی بر رسید و موا ^{فق}
 قول رسول آمد و این جماعت جمله مسلمان شدند و سب ^{وی}

آن بود که پرویز مردی بدخوی بود و بزکان را خوار داشتی
 و بگاه اندک عذاب سخت فرمودی و در آخر الامر بنیاد مصادد
 و نا واجب بنهاد و همگان از وی نفق شدند و اکابر در سر پای کد
 موافقه کردند و شیر و ببروی بروزی بیرون آمدند و او را
 داشتند تا پدر را محبوس کرد و از وی راضی نشدند تا آنکه
 که او را بن کمان هلاک کردند و مدت ملک وی سی و هشت
 شیر و ببر بن پرویز چون پدر را بگشت هفده تن از برادران
 زادگان بگشت و رنج دشمنی و علت طاعون بروی ظاهر گشت
 پیشتر بزکان فارس بران هلاک شدند و مدت ملک او هفت
 ماه بوده است **اردشیر بن شیر و ببر** چون پدرش درگذشت
 کسی دیگر نبود که استعداد پادشاهی داشته باشد و او هفت ساله
 و او بطیسون بود و اینجا که او را بر تخت نشاندی مشورت شیر
 و او را سپهسالاری بزرگ بود و از و خشم گرفت و برفت و او را
 بگشت و بر پادشاهی بنیشت توران دختر پرویز جمعی بگشت

تا ناکاه

تا ناکاه او را زخم زدند و هلاک کردند و مدت ملک اردشیر یکسال
 و شش ماه بود **کسری بن خررها** از نسل فارس بن ساسان بن
 چون دیگری نیافتند او را پادشاهی دادند و یکسال و پنج ماه پیش
کسری بن قباد بن هرمز هرورش او بترکستان بوده و بر آنجا
 اکابر فارس پادشاهی بوی دادند و باقی عمرش پیش از سه ماه بنوی د
توران دخت بنت کسری بن پرویز زنی عاقله و عا د له بود و در زمان
 وی لشکر اسلام خروج کردند و مدت ملک او یکسال و چهار ماه بود
فریوز بن چشینسده از برادر یزدجرد اشیم است و مادرش از نژاد
 شروان و مدت شش ماه پادشاهی کرد **از روی دخت بنت پرویز**
 زنی عاقله بوده است و فرخ و هرمز از سفیند خراسان خواست
 او را زنی کند اما کرد اما وعده داد که او را شبی بخلوت راه دهد
 فرخ بوعده برفت آذری را بکنه زهر داد و مدت ملک او چهار
فرخ زاد خسرو بن پرویز در حال که شیر و ببر برادران می گشت
 وی خرد بود بدین سبب خلاص یافت و اما عقل و رای نداشت

تا ناکاه
 بهمن است
 نزدیک است

مدت شش ماه بود که پادشاهی نشستند بود که بزجر در افرا^س
 بیاوردند و پادشاهی بروی دادند **بزجر در بن شهریار**
 چون شیر و به خویشتان را می کشت بزجر در او را بنها کرد و بفار
 برد و بزجر کان فارس او را در اصطحیحی پروردند چون بنشیند
 که فرخ زاد در مداین به پادشاهی نشست و استعداد ندارد
 بزجر در را به مداین بردند و به پادشاهی بنشانند و اطراف ^{ملکت}
 مغلبان فرو گرفته بودند و استیلا مسلمانان را بود هشت ^{سال}
 مداین بود چون سعد بن ابی وقاص قادیسیه را بگرفت ستم
 بر فرخ بچنگ وی فرستاد و تاج انوشروان را با جواهری چند
 بقس بصین فرستاد بود بعت خود بنها و ند آمد چون بنشیند
 ستم گشته شد و لشکر هزیمت گشت و عربان فرستادند
 با صفهان رفت و مدتی اینجا بود پس بکرمان رفت و از کرمان
 به مرو رفت و اینجا بیکه اقامت ساخت ماهی که نایب دی بوی
 در آن طرف بود بسبب جنایتی که کرده بود می اندیشید ^{بر ملک}

هیاطله

هیاطله و گویند که خاقان بر سر وی آورد بر آنکه بمعاونت
 آمده است که تا عرب را بردارند بزجر در چون بدانست
 که غنچه خواهند کرد بگر بخت و در آسیای رفت آسیابان
 او را شناخت و بطمع ^{چاه} مهر و زینت وی راهلک کرد و ^{ملک}
 از ملوک فارس بکلی منقطع شد و مسلمانان را مسک ^{دا}
 میجو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و این واقعه
 در خلافت عثمان بوده است و مدت ملک بزجر در هشت
 سال بود و مدت عمر او سی و پنج سال بود **قسم سوم**
 خلفا و مدت ملک ایشان شصت و چهار و پنج سال بود
 و ایشان سه طبقه بودند از جمله قریش از نسل اسماعیل
 بن ابراهیم علیهم السلام و ایشان با ملوک فارس با رنجشده
 رسید و آن از رنجشده فارس او را هوشنگ گویند و این
 گویند و بیشتر مهربان از حال پیغمبر ما علیه السلام الصلوة
 والسلام و النجدة والا کرام یاد کنیم **در ذکر**

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پدیران

عبدالمطلب زفر نیند و مادرش زاولاد یعوب بن قحطان که اولاد
 سلیمان ملو در عرب بوده اند و پیغمبر علی چون سال و بیست و هفت سالگی
 رسید باری تعالی جل و علا او را بوجی مشرف کرد ایند و بر سال نشین
 خلق مشرف کرد ایند و پیغمبر بود تا پیشتر فارین خود را دعوت کند
 کسی که بروی بگوید ابوبکر بود بواسطه دعوت ابابکر بسیاری
 اکابر صحابه مسلمان شدند و لیکن هنوز نیا رسند اظهار نماز کنند
 جماعت و پیغمبر دعا میکرد تا باری تعالی اسلام را باین اوج جعل نماید
 قوی کرد اند و در حق عمر و سجاد مثل عمر چون مسلمان شدند پیغمبر صلی الله
 و آله وسلم در مسجد آمد و نماز بگذارند در پیش رخ و شرف اند
 کردند تا سبب نکو ای طالب رئیس قریش بود و بر همگان معلوم
 بود و حمایت مسلمانان و پیغمبر علی السلام میکرد نکاتی که
 کردن و از وی دفع نتوانست و پیغمبر علی السلام مسلمانان بانوا
 متاذی می شدند آنهنگام هجرت فرمود و اصحاب متغاریق به

فرستاد

فرستاد و خود از ایشان با ابابکر هجرت و بعد از سی و ده سال
 در مدینه اسلام ظاهر شد و قوی شد و مدت ده سال آنجا بکبر
 و آیت سیف بجای که نازل شد و پیغمبر علی السلام بنفس خود در
 و هفت غزاه حاضر شد و در جمله مظهر شد و در احوال اگر چه سبب
 منافقان نکستی رسید و عیش حرم در آنجا شهید گشت اما
 در صدمت اول طفر او را بود و شرح معجزات و غزوات و حاکم
 او بسیار و کتابهای مطول در آن ساخته اند اگر چه وفادار و فقی
 الهی مساعدت نماید کتابی مفرد در آن نوشته آید انشاء الله تعالی
 و چون روی در نقاب کشید و بجا رخصت رسید سن شریف
 شصت و سه سال بود و روز دیگرش در حجره عایشه دفن کرد
 و کوفتند و رسوم صلی الله علیه و آله و التابعین لهم باحسان و الله اعلم
طبقه اول از خلفاء الراشدين اند و ایشان شش نفرند
 آنند که بیعت ایشان تمام و مدت خلافت ایشان سو و سه سال
 بوده است **طبقه اول** خلیفه رسول الله ابابکر الصديق

چون پیغمبر علیه السلام از حنیضی که در بیابان مدینه بود
 در دارالتقصیف جمع شدند و بعد بر عیاره اتفاق کردند که امیر
 و پیشوا گردانند ابو بکر و عمر و عثمان در مجلس حاضر بودند ^{ایشان}
 و سید از مخالفت و محاربت مسلمانان و تهنیت فتنه اندیشیدند ^{استند}
 و پیش ایشان رفتند و سخن از هراب برانند و آخر الامر جمله بخلافت ^{بزرگ}
 راضی شدند و با وی بیعت کردند و کار خلافت بروی مقریشد و بزرگو
 و مساعی او در اسلام ظاهر و جلی و در زمان او دوازده ظایف ^{کشتند}
 از عرب و ده او کفایت کرد و در بکر عمر و لشکر بجانب شام فرستاد ^{اغلب}
 شام بکشود و مدت خلافت وی دو سال بود و الله ^{اعلم} **خلیفه دوم**
 عمر بن الخطاب کفایت و شهامت و معدلت و رای و جهانیانرا
 متواتر کشته است و همکاران امین و مبرهن شدند و با آخر غلامی از
 خالد بن الولید طعنه زد و شهید کرد انید خلافت او ده سال و نیم بود
خلیفه سوم عثمان بن عفان عمر را چون طعنه زدند و شهید کردند
 کس بر خلافت را معین کردند عثمان و علی و عبد الرحمن و سعد

وطلحه

وطلحه و زبیر پس عثمان مقررت گشت و پلده روی و پلده ^{پیغمبر}
 پس عثمان بود ندود و دختر پیغمبر در کاح وی بود و ازین جهت
 او را ذوالنورین خوانند و مدت خلافت وی دوازده سال بوده است ^{و در}
 ایام وی خراسان و آذربایجان طبرستان و کوما کشته شدند و مصر ^{حدود}
 مغرب و اکثر بلاد روم بستند و اول فتنه که در اسلام افتاد خروج ^{جمعی}
 از مسلمانان بروی و شهید شدند وی **خلیفه چهارم**
 حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کرم وجهه دران
 روزی که عثمان شهید گشت بروی بیعت کردند و اغلب مسلمانان
 بروی تنفق شدند و عایشه صدیق و طلحه و زبیر از وی جدا شدند ^{ند}
 و بروی قتل عثمان نسبت کردند و بجانب بصره رفتند و حضرت ^{علی}
 از بی ایشان بشد و محاربت کرد و عایشه باز بمدینه رفت و طلحه ^{طلسیر}
 در جنگ شدند و معاویه در مطاوعت نمودن هم بدین عزت ^{کشته}
 ساخت و میان ایشان محاربات عظیم رفت و خلق ^{فین} بخیل از نظر
 کشته شدند و به آخر الامر امیر المؤمنین علی کوفه آمد و مدینه ^{مقیم} بخاک

و معاویه باز بشام رفت و آن دیار جلد بستان فرو گرفت و دعوی خلافت کرد
 پس از خواجه سدس اتفاق کردند تا هر یک بجای ریزد حضرت علی علیه السلام
 و معاویه و عمر بن عاص صبح گاه بیست و هفتم ماه رمضان المبارک
 ابن طلحه بن عیث حضرت علی را در نماز زخم زد و دیگری بشام رفت بود معا
 زخم زد اما کارکن بود از قضا الله عز و جل العاص آن روز از خانه بدر شد
 و برادر زاده را بفرستاد و کشته شد و مدت خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 چهار سال و نه ماه بود **سبط رسول الله الحسین بن علی** چون حضرت
 شهید گشت اهل عراق با حضرت حسن بیعت کردند و معاویه بجاریت رفت
 و آنهک وی کرد حضرت حسن از عدل اهل عراق ندیده کرد و با وی
 کرد و بجانب حجاز رفت و چنین کوبید و چنین کوبید که زنی در او داد و شهید
 کرد **سبط اختر الحسین بن علی** چون معاویه وفات یافت اهل
 عراق بیعت نامه سوی حضرت حسین فرستادند و او فصل کوفه کرد
 عبید الله بن زیاد برادر زاده معاویه را میزگوف بود و لشکر پیش وی باز
 تا او را دستگیر کردند و او خواست که باز کرد و کشت و در دست

۴۰ میلاد و دوسه روز محاربت و مقاتلت کردند بالشکر حضرت حسین
 آنچه بود شهید گشتند و پسران او را بقتل در آورند و دیگر کویک داشت
 و در کھوان میگویت حسین آوازی بشنید دلش بر جوشید بر
 و او را در کجا ریختند اما گاه یک چوبه تیر زدند و آن طفل را هلاک کردند
 حضرت حسین فرمود که **اِنَّ اللهَ وَاَنَا اللهُ رَاجِعُونَ** و از کار بر زمین نهاد
 و در حال تشکی بروی غالب شد و بر لب آب فرات رفت که آب بسیار
 چون آب در دهن مبارک کرد یک تیر در دهن وی زدند آب از دهن
 بر نخت و باز آمد و از قوت فروماند و زن حضرت حسین در آنسایه
 با قالیافت و بر حسین داد و در شب هم محرم پیغمبر صلی الله و علیه و آله
 بخواب دید فرمود که یا حسین غم مخور که فردا پیش ما باشی روزی دیگر
 حسین علیه السلام بر قتل آمد و اهل بیت حسین را پای برهنه
 با علی بن الحسین علیهما السلام که مانده بود پیش نیزین فرستادند
 برهنه و جامه درین م و سر حسین را برین و برین و برین برین برین
 که علی بن الحسین را نیز بکشتند و سر مبارک حضرت حسین را در طشتی نهادند

و پیش یزید علیه اللعنه برودن چوبی در دست داشت برب مبارک

میزد ابا بکر پیش وی حاضر بود ن منع کردند و گفتند که یزید کفری است

علیه وسلم بران بوسه داده بود نشاید که بران چوب بزنی و این کجاست

چه از دست وی بر خیزد رها کرد و از نسل حسین و عیال **طبقه دوم**

خلفای بنی امیه مدت ملک ایشان نود و پنج سال و عدد ایشان سی و نه نفر

بودند و هذا اسماقم معاویه یزید مروان

بن ابوسفیان یزید بن معاویه بن الحکم

عبد الملك وليد سليمان عمر يزيد

بن مروان بن عبد الملك بن عبد العزيز بن عبد الملك

هشام وليد يزيد ابراهيم مروان

بن عبد الملك بن يزيد بن الوليد بن الوليد بن محمد بن مروان الحکم

معاوية بن ابي سفيان ازدها عرب بود و در ایام عمر و جانی شام می بود

اما استقامت کار و استبداد در دن پر مالک اسلام مدت بیست سال

یافت بعد از وفات حضرت علی کرم الله وجهه **یزید بن معاویه**

مروان

چون معاویه درگذشت یزید بر جای وی نشست مدت چهار سال

کرد و در آخر عهد وی عبدالله بن زیاد خروج کرد بجای و چون یزید

درگذشت کار وی قوی گشت و جمله عراق بوی اتفاق کردند و یزید

بماند تا ایام عبد الملك بن مروان پس او حجاج یوسف را بفرستاد و با

مخاربت کرد و او را بسا و بخت **مروان بن الحکم** چون یزید درگذشت

پسر خالد خرد بود بنی امیه بن مروان اتفاق کردند و شام از عبد

بن الزبیر نگاه داشتند چون نهمه بگذشت زن یزید زن او

و او را زهر داد و هلاک کرد **عبد الملك بن مروان** چون پدرش

درگذشت اهل شام با وی بیعت کردند و حجاج یوسف را بر

عبد الله زبیر فرستاد چون از آنجا فارغ شد و در ایام بنی عباس **رس**

فرستاد و او برادرش محمد را بفرستد فرستاد و شیراز اوسا

که پیش از آن در ارض طبرستان پسرستان بوده است و مدت او بیست و

بوده است **ولید بن عبد الملك** نه سال و چند ماه پادشاهی کرد

و در ایام او بیست و نه ماورالنهر کشته شد **سليمان بن عبد الملك**

اورا امتحان الخیر گفتند چه ولید بر ظالم بود و در ایام وی باران از آفتاب
 و غطی عظیم جدا شد و چون پادشاهی سلیمان رسید عدل پیش گرفت با آن
 باران تمام بغیر شتا و فراخی در عالم ظاهر شد و مدتی ملک او فریب و سال هفت
عمر بن عبد العزیز بعد از خلفاء الراشدین چون وی خلیفه بود به علم
 وی و تقوی و دین داری بنوده است و پیوسته با اهل بیت نبی صلوات
 تعزیت جستی و امیر المؤمنین علی علیه السلام تعظیم داشتی و مردمان را
 منع کردی و یاد رویا از اسباب عمر بود و خلافت مرقه دو سال و نیم
 یافت **یزید بن عبد الملک** پادشاهی پادشاهی با جمال بود و ایام خلافت
 چهار سال بود و در انشای آن مدت عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن
 آغاز دعوت کرد و ابو مسلم الخراسانی که از انبای ملوک فارس بود وزیر
 تاد رخراسان او را دعوت کند **هشام بن عبد الملک** مردی صاحب دلی
 و پادشاهی او مدت نوزده سال و هفت ماه بود **ولید بن یزید بن عبد**
الملک سالی و سه ماه پادشاهی کرد بعد از آن محمد بن خالد القسری او را
 کرد و با یزید بیعت کرد **یزید بن الولید بن عبد الملک** مادرش شاه افریدی

دختر فرزند

دختر فرزند یزید بن یزید بن شهریار و جوانی عادل و نیکو سیرت بود و در وقت
 ملها و شش ماه بوده **ابراهم بن الولید** ولی عهد برادر بود و مدت
 سه ماه و چند روز پادشاهی کرد پس مروان بروی خروج کرد و از وی
مروان بن محمد بن مروان بن الحكم از ایام ولید بن عبد الملك امیر محض
 بود و چون با وی بیعت کردند برقرار انجا بگماهی بود با اولاد عباس
 خروج کردند و آفتاب در ولت بنی امیه غروب کرد و مدت ملک او پنج
 سال و نه ماه بود **طبقه سوم خلفای بنی العباس** در ایشان سی و
 هفت نفر بود و مدت خلافت ایشان پانصد و بیست سال بود و
 اسماؤهم ابو العباس السفاح عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس

المصور المهدي الهادي الرشيد
ابی جعفر عبد الله محمد بن عبد الله موسی بن محمد هارون بن محمد
 الامین المأمون المعتصم بالله الواثق بالله
محمد بن هارون بن عبد الله بن هارون محمد بن هارون هارون بن المعتصم
 المتوکل علی الله المستنصر بالله المستعین بالله المعین بالله
جعفر بن المعتصم محمد بن المتوکل احمد بن محمد المعتصم ابی عبد الله محمد
 بن المعتصم

المهدي بالله المعتمد على الله المعتمد بالله المكتف بالله
محمد بن هارون الوائلي أحمد بن المتوكل أحمد بن محمد بن علي بن المعتمد

المقدر بالله القاهر بالله الراضي بالله المستفي بالله
جعفر بن المعتمد محمد بن المعتمد أحمد بن أحمد إبراهيم بن محمد

المستكفي بالله المطيع لله الطابع بالله القادر بالله
عبدالله بن علي بن الفضل بن محمد عبد الكريم أحمد بن إسحاق

القائم بالله المعتدي بالله المستنصر بالله المستنصر بالله
أبي جعفر عبدالله أبي القدر بالله أبي القاسم بن أبي منصور

الراشد بالله المفتي بالله المستنصر بالله المستنصر بالله
أبي جعفر منصور أبي عبدالله بن أبي المظفر بن الحسن بن

الناصر بالله الظاهر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله
أبي القاسم أحمد بن التقي أبي نصر محمد منصور بن أبي أحمد

أبي العباس بن عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن العباس بن المستنصر
خلافتايشان آن بود که محمد بن علي اعيان برکاشت تا امران او را برآید

و بعد

المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله المستنصر بالله

و بعد از ابو العباس راد عورت کرد و بیشتر اهل خراسان و عراق
بران و هم داستان شدند و در این اطاعت نکردند چون در آن پادشاه

خلق از قتر شدن ابو مسلم الجلاله که رؤسای کوفه بود ابراهیم را
از حجاز برخواند و او باد و از ده تن از اقارب رو بکوفه نهاد اتفاقا کاکا

مروان بوی رسیدند و او را بکوفه فرستاد و بنزد مروان بردند تا او راه را
کرد و ابو العباس با تمامت خویشیان از کوفه بیامدند و خلق بروی جمع

و روز سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه اثنی و ثلثین و مایه باوی بیعت
و نماز جمع از بی و یک روز دیگر ابو العباس الشکری جمع کرد و برادر

منصور فرستاد به محاربت قیال بن یحیی که امیر عراق بود و عم خویش
عبدالله بن علی ایجاب شام فرستاد به مقاتلت مروان و هر دو مظفر باز

کشتند و مدت خلافت او چهار سال و هشت ماه بود المنصور
ابن جعفر عبدالله بن محمد در او اواخر ایام ابو العباس تخرج رفت و در

مراجعت خبر مرگ برادر و عهد نامه او بخلافت و ولی عهدی بن موسی
بن علی بن عبدالله بوی رسید چون لشکر محمد بن یحیی بزرگ شد عیسی را خلق

س

و بی عهد بود و او مسلم که خدا دعوت ایشان بود در خراسان بنام
 عصیان و استقلال بی که از وی داشت او را هلاک کرد و محول و ابراهیم
 انبای عبد الله بن الحسین بن علی ابی طالب علیهم السلام بروی خروج کرد
 و لشکری را بفرستاد تا او را بقتل آوردند و شهر بغداد در سنه ۴۵ خیس
 اربعین و ماه ربیع الثانی در وقت خلافت او بیست و دو سال بود و از آن
 که در عصر وی بودند ابو جنیفه کوفی بود و امام مالک و امام سفیان
 رضی الله عنهم اجمعین **المهدی محمد بن عبد الله** صحیح گفت و در بخروش
 در راه و چون به پیمون رسید بل و منزلی سکه در کنش و مهدی
 و آنکه که با وی بیعت کردند در زمان وی شخصی از خراسان ظاهر شد و گفت
 پادشاهی کرد و از آنجا که بجانب زاوستان شد و مهدی صغیران
 خراسان بفرستاد تا او را هلاک کردند و حسن بن علی بن الحسین
 در سکه دعوی خلافت کرد و او را با امام هادی کشته شد و مدت خلا
 آورد و سال و چند روز بود **الهادی موسی بن محمد** چون پدید آمد
 و بجانب جرجان بود و چون آگاه شد باز بغداد آمد و قریب هفت سال

در خلافت

در خلافت بنیست **الرشید هارون بن محمد** چنین گویند که ^{اندک}
 شب که هادی وفات یافت با او بیعت کردند و مأمون در وجود آمد
 ازین سبب راه اللیلۃ الهاشمیة گویند و آن کسی که با او بیعت کردند
 بن خالده البرمکی بود که از اولاد ملوک ساسان بوده و ازین جهت ^{است} و زاد
 بوی داد و بعد از مانی جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را محبوس ^{داشت}
 و در اول دور او بسیاری از اکا بر جحاک با علوی متفق بوده ^{بغداد} آنکه ^{بغداد}
 آوردند و از آن زمان ^{امام} ابو عبد الله بن محمد بن ادیس شافعی بود و در آن
 ابو یوسف قاضی بود و محمد بن الحسین و ابی بیت المال شافعی بود و ^{شاهی}
 چند نوبت در حضور رشید با ایشان مناظره کرد و غالب آمد و در شای
 وی معتقد شد و او را خلعت داد و چند سال در بغداد در سرگت
 و از جمله ملا زمان و امام احمد حنبل بود پس به مصر رفت و آنجا ^{یکاه}
 بجوار حق بیعت و مدت خلافت او سه سال بود و او در طوس ^{بود}
 و محمد بن هارون بن رشید او را ولی عهدی داد و مأمون را ^{بسلطنت}
 بخراسان فرستاد پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را

بانشکری تمام بحرب مأمون فرستاد مأمون ظاهر بالمسین که عامل
بود بدین لشکر فرستاد و میان ایشان مقاتلت رفت و لشکر ^{میں}
منهزم گشت و از پی او به بغداد رفت و امین را هلاک کرد و مدت
خلافت او چهار سال بود **المأمون عبد الله بن هارون افضل**
واعلم خلفای بن عباس بود و در فنون علم شروع داشت و بیشتر
علم حکمی در آیام او باز زبان عربی بگردید و با سادات میلی
عظیم داشت و ازین قبل ولی عهدی علی موسی بن جعفر الرضا
داد و بنی عباس از آن مافته شدند و او را خلع کردند و ابراهیم
المهدی بیعت کردند و مأمون حسن بن السهیل التاسی را
به فرستاد و ابراهیم را اسیر کرد و علی مشرفات یافت و
خلافت مأمون بیست و پنج سال بود **المعتصم بالله محمد بن**
هارون او را خلیفه مثنی کونین سبب آنکه هشتم خلیفه بود
عباس و هشتم بطن و هشت سال و هشت ماه و هشت روز
کرد و قاضی القضاة در آیام او احمد بن داؤد بود و از فقهای بزرگ

اسماعیل

اسماعیل المرقی و التریج المرادی و امام شافعی نیز در حبس بود
و معتصم سبب آنکه سبلی باعتزال داشت و معتقد لخص المفرد بود
ترجیب نکردی و گاه گاه رنجاندی **الواثق بالله هارون بن المعتصم**
هارون بن المعتصم مردی بغایت قوی بود چنانکه بهر دستی که میگرفت
نگاه داشتی تا پوستنش چل کردندی و مدت خلافت او پنج سال
و نهمه بود **المترک علی الله جعفر بن المعتصم** مردی سنی بود فقها و
محدثان دوست داشتی و امام احمد حنبل را ترجیب کردی و در آیام
او وفات یافت و بعد از چهارده سال و نهمه ماه که خلافت کرد بد
وصیف حاجب و ابو عاشر را پی کشته شد سبب آنکه فتح خاقان
واقطاع و صیغ بوی داد **المستصر بالله محمد بن المتوکل** او با بزرگان
در کشتن پدر هم در استان بود که جرم بعد از شش ماه بجنایه در کشت
المستعین بالله احمد بن محمد المعتصم در آیام او حسن بن زید
العلوی در طبرستان خروج کرد و جلیل و دینلم باوی یکی شدند
و در پی بکشیدند و مدت خلافت او دو سال بود پس ترکان او را خلع کردند

و باساعت بالله بیعت کردند **بالمعتمد بالله محمد بن المتوکل** چهار سال از نیم
 خلافت کرد انگاه ترکان او را بکوفه فرستادند و بر کوفه نشین شدند تا آخر در آن
 کوفه بپس او را محبوب کردند و طعام از وی باز بکوفه فرستادند و وفا
 یافت **المعتدی بالله محمد بن الواثق** بغایت در می متوثر بود و متوثر
 و اغلب اوقات او شب بنهار نشغول بودی و کوفه را بدین جهت پوشیدند
 و بر سر کلیمی نشستند و در ایام او ملاحی و محرمات متذوق شدند و کوفه
 یا را با اظهار آن نبود و اولادیت صفار در بختنا خروج کردند
 سالی در خلافت مهلت یافت **المعتد بالله احمد بن المتوکل**
 چون با وی بیعت کردند برادر احمد طلحه بن متوکل بر زمین و حجاب
 فرستاد و بیست و سه سال و سه ماه خلافت کرد و در ایام او کاف
 صفاریان بغایت رسیدند و از فقهای کجا زمانه بودند ابو علی
 بن الحسن بن محمد الزعفرانی تکلید امام شافعی و ابو القاسم انصاری
 سمرقنی و ربیع بود **المعتد بالله احمد بن طلحه بن المتوکل** در می یافت
 مهیب بود چنانچه او را سقاح ثانی گفتندی و در او آخر ایام
 او اسماعیل

او اسماعیل بن احمد التمامی خروج کرد و مدت خلافت او در سال
 ماه بود **المتقی بالله علی بن احمد بن طلحه** بغایت فصیح و جمیل بود
 و در ایام او محمد بن قارون در طبرستان خروج کرد و مکفی به
 اسماعیل سلفانی نامه کرد و او برقت و با محمد حریب کرد و محمد بن هزیم
 و در هزیمت بر قتل درآمد و مدت خلافت مکفی یکسال و هشت
 بود **المقتدر بالله جعفر بن احمد بن طلحه** در عهد او انصار الحزب
 الحسین بن علی الحسین در دیا خروج کرد و کشته شد و عماد الدوله
 که اول ملوک دیالم است با وی بود و قاضی ابوالعباس بن شیخ
 قاضی شیراز بود و مقتدر بدست بعضی از خواص کشته شد و در
 کار خلافت و هنر بدید آمد و مدت خلافت او بیست و پنج سال
القاهر بالله محمد بن المعتضد چون برادرش شهید شد او را
 نام زد خلافت کردند و بعد از یکسال و نیم او را خلع کردند و با بر
 مقتدر نیاز کردند **الراضی بالله احمد بن احمد بن جعفر** مدت
 خلافت او شش سال و دو ماه بود **المتقی بالله ابراهیم بن احمد بن المعتدر**

ترب چهار سال خلافت بنام وی بود و بعد از آن او را میل کشیدند
المستکفی بالله عبد الله بن علی بن احمد اورا بیعت کردند بعد از یکسال
 ماه معزالدوله احمد بن بویه دیلمی اورا محبوس کرد و در معتدل
 بنشاند **المطیع لله الفضل بن جعفر** سی و یکسال خلافت کرد و بعد از آن
 ترکان که بنده زادگان خلفا بودند غوغا کردند و بسکن بگام آمدند
 و از آن قتمهای قوی ظاهر شد و او خرد را خلع کرد و تقویض بر پسر خود
الطایع لله عبد الکریم بن همدان همدان سال خلافت کرد و در ماه دروغت
 و با خردا مر بها والدوله او را خلع کرد و با پسر او بیعت کرد
القادر بالله احمد بن اسحاق المقتدر در ایام او سلطه محمّد بن کین
 بن عبد الملك سامانی را هزیمت کرد و خراسان را با استقلال فرو
 گرفت و مدت خلافت او چهل و یکسال چهار ماه بود **القائم بالله**
ابو جعفر بن عبد الله القادر در ایام طغرل بن کین بن بکاشیل بن
 سلجوق خرمج کرد و خراسان فرو گرفت و قائم بالله او را خلع
 و بر رکن الدوله لقب کرد و بعد از آن بساسری که اصفهاند

آهنگ

آهنگ قائم بالله کرد و او را در منجیم قریبش محبوس کرد و قائم بالله
 بطغرل بن کین استعانت کرد و او عیسی الدوله را کشت که جوانی کم
 او را بران توفی تمام حاصل شد پس پس عیسی الدوله او را بیست
 که ولتایتنهم ببحر لاقبل لهم بها و لتخرجهم منها اذله وهم
 صاعغرون و سلطان بالشکری تمام برقت و میان او و اسطو
 جنگ کرد و بساسری هزیمت شد و سلطان از آن جایکه بر جند
 خلیفه رفت و او را باز بیغداد آورد و چون بنزدیک شهر رسید
 سلطان پیاده در رکاب میرفت و بر خلیفه مبالغه میکرد و می
 از کت یا رکن الدین و از آن روز لقب سلاطین از دولت بدین
 مبدل گشت و مال بغداد در تصرف سلاطین آمد و مدت خلا
 او چهل و چهار سال و هشت ماه بود **المعتدی بالله ابو القاسم**
عبد الله بن احمد القاسم مدت خلافت او نازده
 سال و شش ماه بود و چنین گویند که به مناجا در کوفت و در روز
 وفات یافت او پانزده ملک بزرگ کرده بود مثل ملک هند و ستر

از دنیا رحلت کردند **المستظهر بالله أبو العباس بن محمد المقدر**
 در ایام دولت او دولت آل بویه منقضی شد و شبانکاره در فارس
 مستولی شدند و شرح آن بجای خود داده اند و مدت **خلافه**
 او پست و پنج سال بود **المستتر مثل بالله ابي منصور بن**
الفضل بن المستظهر در ایام او محمود بن محمد ملک شاه سلجوقی
 بغداد را حصار کرد و با خراش بمصالحت بازگشت و در آن نزدیکی
 پسر مستر شد روی بعراق آورد چون از بنور بگذشت بر مسعود
 رسید و میان ایشان محاربت قائم گشت و در سر آید مسعود
 مجبور بود که بلا حصار را کارزند و در ایام محمد بن یوسف
 که بعلم و تقوی و امر معروف و نهی منکر بود و از حججه الایام
 تربیت و تعلیم یافته بود و در سنه اربع و عشر و خمسایه **هجری**
 مغرب خروج کرد و در سنه اربع و عشرین وفات یافت **بن**
 المؤمن بن علی از اصحاب او بر حکم و صابریه کار او قیام
 و تمامت ممالک مغرب بشد چنان بماند که هنوز آن دیار در **تصرف**

برادر

و برادر او ماند است و مدت خلافت او هفده سال و هفت
 ماه بود **الراشد بالله ابو جعفر منصور بن المستر** چون مستر شد
 اسیر شد در بغداد با او بیعت کردند و در ری کینت خواستن
 که سلطان مسعود بیغداد رفت و شهر را حصار گرفت و بعد از
 ماه را شد با ملک موصل بگریخت و بموصل رفت و از آنجا **بکربلا**
 آمد و بعد از آن قصد عراق کرد و در آن راه بدست ملحدان
 شهید گشت و مدت خلافت او ده ماه و چند روز بود **المتقی**
بامر الله ابو عبد الله بن المستظهر چون راشد بگریخت مسعود
 با مفاقی بیعت کرد و بازگشت و در ایام او سنقر سلغری در پاد
 بر ملک شاه سلجوقی خروج کرد و غز از سلطان سنقر اسیر **کرد**
 و مدت خلافت او پست سال و چهار ماه بود **المتحد بالله ابو المظفر**
یوسف بن المتقی یازده سال خلافت کرد و در زمان
 او کارال الجوق ضعیف شد **المستضی بن نور الله ابو محمد بن الحسن**
بن المسجد در ایام او دولت غزنیان منقطع شد

و ملوک غور در بلاد هند و غزنه و خوارزم شاه بر بلاد خراسان
 و بندکان آل سلجوق بر عراق مستولی شدند و مدت خلافت او نوزده
 سال بود **ناصر دین الله ابو العباس احمد بن المستنصر** مردی دلاور
 و دانا بود و در ایالت او دولت آل سلجوق درین دیار با انجام رسید ^{سلطان}
 بن یکصد مستولی شد و عزیمت بغداد کرد و شیخ المشیخ شیخ
 شهاب الدین الشهروردی فدس الله روحه برسالت بروی رفت
 و سخن وی قبول نکرد و در راه بر فی عظیم در افتاد و بسیاری از لشکریان
 هلا شدند و سلطان بترسید و بازگشت و بر آن قریب چکن خا
 بروی خروج کرد و ابن نصاب وزیر ناصربود و قصد خوزستان
 و از افسریان باز شد و مدت خلافت او چهل و پنج سال بود **الظاهر**
بامر الله ابو نصر بن ناصر قدرشش ماه در خلافت مهلت
 یافت **المستنصر بالله ابو جعفر بن منصور بالله** در زمان او ^{میان}
 مستاصل شدند و مغول مستولی گشت و جو راغان ببغداد
 و با شرف الدین اقبالی شراینه محاربت کرد و منهنز گشت و مدت

خلافت

خلافت او هفتاد سال و هفتاد روز بود **المعتصم بالله ابو محمد**
عبد الله بن المستنصر آخر خلفای بنی العباس مردی عالم و متوجع
 بود اما رایی نداشت و مدت هفت سال خلافت کرد انگاه هلاک
 بچنگ وی رفت و او را با اکثر اهل بغداد شهید کرد و از وی چیزی
 مانده بود و در میان مغول میباشند و عمر که او را ابن اکثر گویند
 بر مصر **قسم چهارم** در اخبار سلاطین عظام و ملوک کرام
 در ایام آل عباس با استقلال در ممالک ایران پادشاهی کردند و اینها
 نه طایفه اند و هذا اسماؤهم **صفارتیه** **سامانیه**

دیلمه **سلجوقیه** **ملاحده** **سلفرتیه** **خوارزمیه** **مغول**
 مغریان اگر چه در فحمت ممالک ساوی ایشان بوده اند اما سبب انکه
 فارس داشته اند که دارالملک اصلی ایرانست و نیز در قسبل قراعد
 خیرات و تأیید معاقدمیرات از تمکان سر آمد و برگزیده اند
 و انا بک سعید ابو بکر که قطب این دو دمان است بر سر آمد
 و همگان بر تقدم و بزرگواری اتفاق کرده اند و نیز حصر و رعایت و تر

بیت

ایشان ابا عن جد ثابت و لازم گشته اند بخداست که این کتاب از ما نروند
 ایشان سلطان خانی اند طایفه اول صفاریان سلجوقی مدت ملک ایشان
 پنجاه سال و عدد ایشان سه نفر یعقوب بن الیث و عمر بن الیث و طاهر بن
 بن عمر **یعقوب بن الیث** الحجتی او پدر او را شش در خدمت دو هم
 نصیب بوده اند در نسبت که شهری از بختانست و در هم پیوسته بغز
 خواجه و کفار و فی بود و از آن قبل عوام تمام تابع وی می بودند پس در آن
 متابع بودند پس در هم لشکر جمع کرد و به یعقوب داد تا بقتل نماید ^{با سیرک}
 عادل سیرت بود رود و یعقوب رفت و بروی غلبه کرد و اعمال او فرود
 و آنجا یک توقف ساخت و مردم را در هم سینه نیت تا جمل متابع وی مثلند
 و بدان استقلال بی و شکر که تمام بیافت و تمامت بختان و کرمان ^{و خراسان}
 مستخلص کرد و معتمد علی الله امیر محمد بن طاهر که حاکم عراق بود
 بفارساد تابا و محاربت کند اتفاقا اسیر گشت و کا یعقوب با ارتفاع ^{بیافت}
 و آهنگ فارس و خوزستان کرد و جمله سخن کرد و محمد بنش او بر تمام سا ^{خت}
 و آنجا یک در سنه خمس و ستین و مائین وفات یافت و اینست او ^{او}

در سنه

در سنه خمس و حسین و مائین بود **عمر بن الیث** چون برادرش
 در گذشت باز در جایی وی نشست و تمامت مالک در قصر فر آورد
 بغداد ^{بغداد}
 نامند و مستولی گشت که در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در
 در خطبه جز خلیفه را دعوا نکردند و در مستضعف شهر ربيع الآخر ^{سنه}
 سبع و ثمانین و مائین اسماعیل سامان اندک ^{البح} او را اسیر کرد
 حضرت المعتمد بالله فرستاد و در بغداد بگرسنگی وفات یافت
 چنین گویند که در اسفار مطبخ او اسب صد شتر و زیادت و کم و
 پیش گشتند و یک چشم داشت و از آثار او مسجد جامع عشق شیراز ^{است}
طاهر بن محمد بن عمر و چون عمر بن الیث اسیر گشت طاهر بگریخت
 و به بختان رفت و لشکر جمع کرد و به فارس آمدن معتمد ^{پیدا}
 با سپاهی تمام بحرب وی فرستاد طاهر از وی بگریخت و به بختان ^{رفت}
 و بیان جای که رحلت کرد و ایام دولت صفاریان سپری گشت
طایفه دوم سامانی مدت ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه
 بود و عدد ایشان ده نفر بودند و مدت ملک ایشان از دیار ترک

ناخود دهند و فارس عراق بود و مقام ایشان در بخارا بود و هفتاد

اسماؤهم اسماعیل بن احمد التامانی ابو نصر

ابولکن بنوح عبدالملک
نصر بن احمد بن نصر بن نوح

منصور لامیر ابو الحارث عبدالملک

بن نوح بن نوح منصور بن نوح بن نوح

المنتصر لامیر

اسماعیل بن نوح ابی ابراهیم اسماعیل بن احمد التامانی

اول سامانیان که پادشاهی کرد او بود مردی عادل صاحب رأی بود

و پیوسته با خلفا اظهار طاعت کردی و مدت ملک او هشت سال بود

ابو نصر احمد بن اسما^{عیل} بعد از پدر حکم و ریاست و تقدیم دار الحلاله^{فت}

مدت شش سال و شش ماه بود مراسم پادشاهی قیام نمود و بعد از آن

بدست جمعی از بندگان کشته شد لامیر ابو الحسن نصر بن احمد

سی سال در عدل و راستی و نشوایادی و نصر مرالی و قصر عادی

و ریاست پادشاهی و جهان بر فراشت پس بجام شهادت سیادت

بنی

دینی بسعادت عقبی ملتجم و متصل گردانید نوح بن نصر

دوازده سال در جهان در ری بسر برد و ایام دولتش بسر آمد لامیر

عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه و پانزده روز

اسب زار در میدان جهان بناخت و باخر الامر از اسب افتاد

و در گذشت لامیر منصور بن نوح مدت ملک او پانزده سال

و نهم ماه بود لامیر نوح بن منصور امیر خراسان بر روی عالمی^{ستازند}

و او نامه کرد به ناصر الدین سبکتگین که شش غزنه بود تا

ایشان از وی کفایت کرد و قیاده جیوش خراسان بوی داد

و ذلك فی سنه اربع و ثمانین و ثلثمائیه و مدت ملک او بیست و یکسال^{بیکال}

بود و هفت ماه ابو الحارث منصور بن نوح بعد از یکسال

و نهم ماه که پادشاه بود بانوران پسر خورشید و پسر اسیر کرد و پسر

بعث کرد لامیر عبدالملک بن نوح چون نوبت پادشاهی بوی^{رسید}

خواست که قیاده جیوش خراسان از سلطان محمود سبکتگین

صرف کند و از آن سبب نسیان ایشان محاربت و مقاتلت^{هم گشت}

و عبد الملك بهر نیت باز به بخارا شد و ملک ترک ایلک خان بر وی
 حمله کرد و مسلط گشت و مالک او در ماورالنهر بدست فرو گرفت
المنتصص اسماعیل بن نوح چون عبد الملك اسیر گشت
 و بخراسان آمد و از آن جای که به جرجان و ری شد و باز به خوارزم
 رفت و از هج آفرین بوی و فاشام وی نرسید بلکه از همگان
 رنج و زحمت یافت و سلطان محمود راهها بسپرد بر وی
 اتفاقا شبی جلده ابن بهج الاعرابی فرود آمد و از آنجا که او
 هلاک کردند و ایام سامانیا با آخر رسید **طایفه سقوم**
 غزنیان عدد ایشان دوازده نفر بود و مدت ملک ایشان صد و شصت
 و یکسال بود اگر چه ابتدا و نشان طایفه دانیای دیلمه بود اما
 چون ایشان از مولی سامانیان اندون موی القوم منهم بخراستم
 ذکر این طایفه از یکدیگر گشته بود و هذا اسمائهم
السلطان محمود سبکتکین السلطان مسعود بن محمود

السلطان السلطان السلطان
محمّد بن محمود مردود بن مسعود بن علی بن مسعود
 مسعود مردود السلطان

السلطان السلطان السلطان
عبد الرشید بن محمود ابراهیم بن مسعود مسعود بن ابراهیم
بن محمود
 السلطان السلطان السلطان
ارسال شاه مسعود بهرام شاه بن مسعود خسرو شاه بن بهرام
 السلطان **عین القوله** در سنه سبع و ثمانین و ثلاثا نامه
ابوالقاسم محمود سبکتکین
 الدین سبکتکین وفات یافت و قیاده جیوش بحکم وراثت
 و تقویض نوح بن منصور و وی قریب یافت و چون عبد الملك
 از وی منزه گشت قرقی و شوکتی تمام یافت و بولایت خراسان
 و سجستان مستقل شد و از دار الخلافت بپشرفی و عهد نامه
 محفوظ گشت و سلطان لقب یافت و بعد از آن به جهت استعانت
 که از او در فتح دولت دیلی بوی میر رسید عزیمت به جرجان و
 کرد و از ایشان استقلاله ص کرد و در جانب هند رفت و بسیا
 از قلاع و بلاد ایشان بکشود و بت کهها خراب کرد و باخر لامر

سليمان بن سلجوق از ماورالنهر بخواند خفاقی که از کثرت ایشان داشت
 اورا به قلعه کالنجارا از زمین هند فرستاد و اینجا یک ببرد و سبب خروج
 و سبب ضعف ایشان اولاد او در گرفتن او بود در سنه عشرین
 و اربعه مانده وفات یافت **السلطان مسعود بن محمود** سلطان
 وصیت کرده بود که تا سلطنت خراسان و عراق مسعود را باشد
 و ملک هند و غزنه محمد را مسعود از برادر القاسم کرد تا او را در ^{خطبه}
 شریک کرد اند محمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ غزنه کرد
 و پیش از وصول او یوسف بن سبکتگین محمد را اسیر کرد و به
 بلیاد فرستاد پس چون مسعود بر رسید یوسف را نیز مجبور کرد
 و تمامت ملک پدر در حکم خود آورد و در آن ایام آل سلجوق
 از بیک گشتند و بخراسان آمدند و مسعود را بان طایفه چندان ^{ست}
 محاربت و مواصلت افتاد و باخر الامر در سنه اثنی و ثلثین و اربعین
 هجری منهنزیم گشت و روی بغزنه نهاد و محمد در ایام او استقلال
 یافته بود چون مسعود بغزنه رسید اورا بقلعه فرستاد بعد از آن که ^{محمد}

از پی

از پی وی بقلعه رفت و او را هلاک کرد و در سنه ثلاث و ثلثین
 و اربعین **السلطان محمد بن محمود** فریب چهارده سال بعد از پدر
 پادشاهی کرد ممالک ولایت غزنه و قلع جری علیه ماجری و چون
 برادرش بقتل آورد مردود بن مسعود آهنگ او کرد و غالب آمد
 و به قصاص پدر او را با تمامت اولاد به قتل آورد **السلطان مردود**
بن مسعود بن محمد چون از اقصای فارغ شد قریب هفت سال
 در ولایت عم خود تصرف نمود و چون بسنه احدی و اربعین
 رسید روی در نقاب کشید السلطان مسعود بن مردود
 چون پدرش رحلت کرد او طفل بود و چند روز پادشاهی با سلم
 موسوم بود پس کابری مملکت و ارکان دولت بر عم او اتفاق
 کردند و تاج شاهی بر سر وی نهادند **السلطان علی بن مسعود**
 چون نوبت پادشاهی بوی رسید عبد الرزید بن محمود از سالها
 در قلعه محبوب بود خلاص یافت و لشکر جمع کرد و علی از وی
 منهنزیم شد **السلطان عبد الرزید بن محمود** قریب هفت سال

پادشاهی کرد و در سنه **خمس** و **اربع** وفات یافت **سلطان ابوالمظفر**
ابراهیم بن مسعود بن محمود ایام دولت او از سنه **خمس** تا سنه **اثنی**
 تسعین و **اربع** متمادی گشت و هیچ خانزاده را بنیاد نکرد الا که
 مسجد و مدرسه جدا بر اجال و علا بنا کرد **سلطان مسعود**
بن محمود مدتی شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه **ثمان** و **خمس** مائده
 رحلت کرد **سلطان ارسلان شاه بن بسیل** بایت و تمام مملکت
 در قبضه تصرف خود آورد و برادرش بهرام شاه ازوی بگریخت و **الحاکم**
 بسطان سنج سلیجی کرد که خالی او بود سنج بموافقت او بگزین
 آمد و با ارسلان محاربت کرد و نصرت یافت و ارسلان منازم گشت
 و سنج بهرام شاه را بر تخت نشاند و باز بخراسان رفت پس ارسلان
 رجعت کرد و بهرام شاه ازوی بگریخت و باز بخدمت سنج آمد و ازوی
 لشکری تمام بستد و بگزین رفت و بر ارسلان مسلط گشت و او را
 هلاک کرد و در سنه **اثنی** و **عشر** و **خمس** مایه بود **سلطان بهرام**
شاه بن مسعود علاء الدین حسین بن الحسن که او را ملوک غور دست بر روی

خروج کرد و بگزین رفت و بهرام شاه ازوی بگریخت و او برادر خود را
 سیف الدین در غزین بگذاشت و مراجعت کرد بهرام شاه بگزین
 آمد و سیف را بر کاوشانند و در شهر بگردانید و این خبر به علاء
 رسید و بغایت ازان ناامد شد و بالشکری انبوه عزیمت غزین کرد
 از رسیدن او بهرام شاه در گذشت **سلطان خسر و شاه**
بن بهرام شاه برجای پدر نشست و چون علاء الدین بر رسید
 خسر و شاه بگریخت و بدای هند رفت و علاء الدین غزین را
 کرد و خلقی بسیار بقتل آورد و برادران غیاث الدین ابو الفتح
 و شهاب الدین ابوالمظفر بن الحسن انجا یکاه برداشت و ایشان
 با انواع حیل خسر و شاه را بر خود امین کردند تا گاه او را دست گیرند
 و بقلعه فرستادند و تمام ممالک غزینیان مستخلص کرد و در شهر
 دلی قامت کرد و امید از روزگار غزینیان منقطع کرد و بعلو آمد
 غیاث الدین نیز در گذشت و تمامت مملکت با استبداد و انقراض
 در تصرف شهاب الدین بماند تا ایام سلطان محمد بن بکش که

خروج

اورا ملاحد در هری کاردی زدن بر سلطان شمس الدین ملتیش
 که از سوا لید بود قائم مقام کشت و سلطنت هند را مسلم کشت
 و تا این ایام بر اولاد سقر زماند و از غوریان پیش ازین سقر
 عاد و الدین و غیاث الدین و شمس الدین نیافتیم که پادشاهی کرده اند
طایفه چهارم دیلیان عدد ایشان هشتاد نفر بودند و در
 ملک ایضا صد و بیست و شش سال آسماء و انساب ایشان برین وجه
 که یاد کرده می شود هذا اسماء هم **عماد الدوله**
الحسن بن بویه معز الدوله **عبدالحسن بن بویه**
محمد بن بویه احمد بن بویه **الکلی ابوجحاح مستاجر بن**
غفر الدوله موبد الدوله **عز الدوله**
علی بن الحسن بن بویه **بویه بن الحسن بن معز الدوله**
محمد الدوله شرف الدوله **صمصام الدوله**
رستم بن غفر الدوله **بن عضد الدوله** **بن عضد الدوله**
 بهاء الدوله سلطان المدوله شرف الدوله **عماد بن الله**
بن عضد اللزطه **بن عضد الدوله** **بن بهاء الدوله** **حوریان بن**
سلطان الدوله

الملک الرحیم الملک الملک الملک
ابو نصر عماد دین الله **ابو منصور بن عماد** **ابو سعد خسر و شاه**
دین الله **بن عماد دین الله** **دین الله**
 امیر عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه الذی یلی در بل و ام بخندت
 ناصر الحق مشغول بود و چون او شهید گشت عماد الدوله بگریخت
 و بخراسان رفت و بخندت و الی آنجا بگام مشغول شد و چون بپای
 از ویالمه بر وجه شد و الی زو تر سنک شد خوارست تا اورا
 کند عماد الدوله و آن آگاه شد بگریخت و بجانب سفهان رفت
 و الی آنجا بگام ابوالمظفر باقوت اورا بخود دراه نداد عماد الدوله
 مقصدی و مددی نیافت بضرورت باوی بجزک در ایستاد و مظفر را
 اسیر کرد و اصفهان اورا مسلم شد پس آن خبر باقوت رسید
 در شیراز بود لشکر جمع کرد و روی به عماد الدوله نهاد و باوی مجازت
 کرد و منتهزم گشت و عماد الدوله از بی و بار س آمد و از آنجا بگام
 بخوزستان رفت و جمل را بکشود و نیز مال و معاملت بغداد
 تصرف آورد و در خطبه به عل رخلیفه اورا دعا کرد که در معز الدوله

آنجا بکاشت و رکن الدوله نجاب اصفهان وری قوساد و خود را قاف
 شیراز بود و آنجا بکاه و فوات یافت و صفای در کتاب ناجی آورده
 که ایشان از نژاد بهرام گویند و در بدو اسلام پدر آن ایشان بگو
 و بگیلان رفتند و مدت ملک ایشان ده سال بود **رکن**
الدوله حسن بن بویه چون عماد الدوله وفات یافت او یاز
 بشیر از آمد و مدتی آنجا بکاه بود پس مملکت بر پسران قسمت کرد
 فارس بر عضد الدوله داد و اصفهان و قم و قزوین و اهر و
 بهمن و بجا الدوله داد و همدان و دینور و مضافات آن **الدوله**
 و پسر کوچک تر امین ابو العباس نام بعضی الدوله سپرد و آنجا
 وفات یافت و مدت ملک او بیست و هشت سال بود **معز**
الدوله ابو الحسن بن احمد از طرف برادر در جانب بغداد حاکم بود
 و از آنجا یک عمر بنیت مصر و شام کرد و در ایام او رکن الدوله
 نامند **عضد الدوله ابو شجاع** قفا آنو صدقه و نوزده صدیقه
 آل بویه است و هیچ از ملوک جهان در علم و هنر پایتویی بنا
 قتل

دماثر

و ماثر و مناقب و معادل و مشهور است و از آثار او در اشعار
 بغداد است و در شیراز بند کمر ساخته که نظیر آن در جهان
 و به بند امیر معروفست و امیر کلینگری بود که بند ساخته
 و خود را در آب انداخت و از قبلی شیراز شهری بنا کرد بغا
 خوش و امر و زمر بعد است و آنرا سوق الیمین گویند و چون
 الدوله بختیار بن معز الدوله کشته شد عضد الدوله بجای
 بغداد رفت و او را در جمله بگرفت **الاعمد الدوله اسحق**
 و امیر ابوطاهر که مصر و شام بودند و آن صوب داشتند و بیه
 بعد از آن به او و او را در شافقتاد و وفات او در بغداد بود و قبر
 او مشهور کوفه است و از معاصران او قاضی ابوبکر با قله بی
 بود و شیخ الشیخ ابو عبد الله الخفیف و قاضی ابوبکر **یضا**
 و ابو علی فسوی و مدت ملک او سی و چهار سال بوده **است**
مؤید الدوله ابو منصور بن بویه بن رکن الدوله در ایام
 او پدر بر اصفهان بود چون پدرش در کزنشت به ری رفت

و بجای پدر هفت سال و شش ماه بزیت و میان او و غزالدوله
 و شمل المعالی قاپوس که وانی طبرستان بود محاربات رفت و در ^{چهل}
 اوارا طفر بود **غزالدوله ابو الحسن بن علی بن مکن الدوله**
 بمقتضی وصیت پدر در همدان بود پس مؤبدالدوله بمقاصد
 عضدالدوله او را زعاج کرد و بنشاید رفت چون مؤبدالدوله
 نماز صاحب اسماعیل بن عبادی نام کرد و بازگشت و متصرف
 خریش و از آن مؤبدالدوله در تحت امارت خریش آورد و سیزده ^{سال}
 و یازده ماه در امارت بزیت و از وی سده پسر پیمانند محمد والدوله
 ابو طالب رستم و شمس الدوله ابی طاهر محمد و عز الدوله ابو جبار
 و محمد الدوله باز بجای وی ایستاد و سلطان محمود سبکتگین
 بروی مستولی گشت و ممالک او مستخلص کرد **شرف الدوله**
ابو القوام شریز بل بن عضد الدوله ^{الدوله} شریز بل بن عضد الدوله
 چون پدرش در گذشت ابو بکرمان بود آگاه شد و پیشیراز
 آمد و از آنجا به بغداد رفت و تمامت ممالک در تحت تصرف نمود ^{آورد}

ذوالخار

و این چال در زمان طابع بود و مدت شش ماه پادشاهی کرد
مصام الدوله ابو کا بخار المریبان با عضد الدوله
 در بغداد بود و عضد الدوله او را ولی عهد کرد و بعد از مدت
 چهار سال و شش ماه امین بغداد بود و بعد از آن چون شرف
 الدوله به بغداد رفت امارت باز بروی گذاشت و با شرف ^{الدوله}
 باز بسبب پیران آمد چون شرف الدوله وفات یافت با او بیعت ^{کردند}
 و نهم ماه پادشاهی کرد بعد از آن ابو القاسم و ابو نصر پیران
 عز الدوله بروی خروج کردند و او منزه شد و بعد از مدت
 از اسافل شیراز گشته شد **بهاء الدوله ابو نصر خسرو**
فیروز بن عضد الدوله ولی عهد بود و تمامه
 الدوله بود در بغداد ادا سیر بود و چون مصام در گذشت بغا ^{رس}
 آمد و قادر بالله شاهنشاه قوام الدین بلقیس بغر بود و مدت
 پست و چهار سال و سه ماه پادشاهی کرد و بارجان در گذشت
سلطان الدوله ابو شجاع بهاء الدوله ولی عهد پدر بود و مدت

دوازده سال و چهار ماه پادشاهی کرد و برادرش قوام الدین ابوالفضل
 شریک در زمان وی خرج کرد و وطن نیافت **شرف الدوله**
ابوالمحسن بن بقاء الدوله چون سلطان الدوله از بغداد
 بازگشت قادر بالله امیری بوی داد و مدت پنج سال در و ما امیری
 و در بغداد وفات یافت **عماد دین الله عز الملوك ابن کالجای**
المرزبان بن سلطان بن سلطان الدوله چون سلطان الدوله نماند
 میان او و عثمان جلال الدوله ابوطاهر فیروز خنصر و منازعت افتاد
 قریب چهارده سال و کارش استقامتی نداشت بعد از آن صلح کرد
 و از دار الخلافت او رخصت داد و فرمود در صفر سنه ثلثین
 و اربعه و در ایام او شبانگاه اسماعیل بن احمد که از نژاد سنی
 و گویند که از اسباط اردشیر پیکان و پیش از اسلام اصفهندی ^{آن}
 پارس بود و در شوکت و ظهور اسلام کوفه گسستند و بصفاد
 سنقر یازان مقام داشتند از فارس فراتشان و الی اصفهان
 بگریختند و بدل را جرد رفتند و محمد بن یحیی که مهمتر ایشان بود
 آن نژادی

آن نواحی بدست فر و گرفت و پنج نوبت زد و کار دیلم محبط گشت
 و از ایشان انواع نشانست کرده و هنوز آن کوره از فارس آورده اند
الملك الرحيم ابو نصر خنصر و فیروز بن عز الملوك بعد از پدر
 امیر بغداد بود و سلطان طغرل با وی دم مصالحت نمود
 میزد تا او ایمن گشت و بنزد او سئل و بفرمود تا او راهله را بگریزند
الملك ابو منصور فرکاد سنقر و الملک ابویان ایشان بگریختند
 محاربت و مصالحت رفت و باخر احراری سعد بغل گشته
 و فارس بر منصور قرار گرفت پس مادرش او را بران داشت تا آن
 عادل ابو منصور بهرام بن یافته هلاک کرد و فضلویه شبانگاه
 اسف هسلار صاحب بود و بر منصور غوغا کرد و او را بگرفت
 و بقلعه کرد تا عمیر و ملک دیلمه بر افتاد و فضلویه شبانگاه
 در سنه و ثمان و اربعین و اربعه یابد فارس فر و گرفت و بگریختند
 شبانگاه مثل ابي سعد بن محمد و امیر و بیه مسعودی بگماشت
 پس ملک بافرز از عراق بنارس آمد و میان او و شبانگاه جنگ

قایم گشت و فارس از آن خراب شد و فضلویه بکریخت و بخردت الب
 ارسلان شد و بوی الخا کرد و باز از وی بضمآن بست و عاصی شد
 و باز بقلعہ نشت نظام الملک اور احصار داد و امیرش کرد
 و در قلعه اصغر محبوس بود و از آن جایگاه برخواست و بکریخت
 حاکم قلعه آگاه شد و اورا بکشت **الملك ابو علی بن کینس و**
بن عزرا الملوک اذ اکا برد باله او مانده بود و از سلطانان
 راضی شد که تو بند جهان بجانگی بوی دهند سلطان تو بند جهان
 بوی دادند و هرگاه که نزد سلطان شدی و رایجی خود نشان کن
 و در سنه سبع و ثمانین و اربعه ایروقات یافت و تملك الايام
 ندر او طایین القاسم **طایفه پنجم سلجوقیان** مدت ملک
 ایشان قریب صد و شصت سال بود و عدد ایشان چهارده نفر بود
 السلطان رکن الدین السلطان عز الدین
ابو طاهر طغرل بن محمد میکائیل بن سلجوق
 السلطان معز الدین السلطان رکن الدین
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان

السلطان



السلطان غیاث الدین السلطان معز الدین
محمد بن ملکشاه **ابو الحرث بن ملکشاه**
 السلطان معز الدین السلطان رکن الدین
ابو القاسم محمود بن محمد **طغرل بن محمد**
 السلطان غیاث الدین السلطان معز الدین
ابو الفتح مسعود بن محمد **ابو الفتح ملکشاه بن محمود بن محمد**
 السلطان غیاث الدین السلطان معز الدین
ابو شجاع محمد بن محمود **ابو الحرث سلمان شایب محمد بن مسعود**
 السلطان رکن الدین السلطان معز الدین
ارسلان طغرل بن محمد **طغرل بن الب ارسلان**
 السلطان رکن الدین ابو طاهر طغرل بن محمد بن میکائیل بن سلجوق
 اول سلاطین دودمان سلجوقیانست و مقام او در عهد انبی
 بود و در رمضان سنه خمس و خمسين و اربعه ایبرد رفت و وفات
 یافت
 و مدت ملکش پست و شش سال بوده است **سلطان عز الدین ابو شجاع**

سلطان



امیرسلطان محمد بن جعفر بن میکائیل مریدی بغا

مهییب و تمام فق بوده است و بهمه جمان تاختن کرد و بافتلوا
بفادس آمد و فارس بستل و یاد و ازده هزار سوار بقول کسری
بازمانوس ملک روم رسید و او نیز سبج هزار سوار بر روی زد
و هزیمت کرد و از نیوس اسیر کشت بدست غلامی که بغایت
حقیر بود چنانچه عارض نام و بی می نوشت و سعدالقول
شخه بغداد را گفت بنویس که ملک روم کرده و بتقریر آنکه
هر روز هزار دینار بدهند اما نشود و در آخر عهد روی
بما و الله بنهاد و حصار قلعه بنم داد و بستل و کورتوار را
بیاورند و با وی شخصی بود سلطان از وی استفساس میکرد
و راست نمی گفت بفرمود تا سیاستش کنتل پس وی کار
برکشید و آهنگ سلطان کرد غلامان قصد کردند تا او را
بگیرند سلطان سبب اعتمادی که بر تیر انداختن خویش
داشت ایشانرا منع کرد و تیر خطا شد و آن مرد در رسید

دخم

زخم زد و بدان زخم هلاک کشت و مدت ملکش دو ازده سال
بود **السلطان معز الدین ابو الفتح ملکشاه بن ابی اسحاق**

بختی و وافق و روزگاری مساعد داشت و پیشتر بمالک
عالم در تخت ولایت او بود چنانچه گویند که نظام الملک
بن الحسن که وزیر او و پدرش بود در وقت مراجعت سلطان
از سمرقند و اسیر کردن جان اجرت کلاهان چمن بانظا
کرد و مدت پست سال به کامرانی و جهانداری پس برود
صنادید ائمه که در عهد وی بود امام الحرمین ابوالمعالی

عبد الملک الحرزی السلطان رکن الدین ابوالمظفر

کیا رقا بن ملکشاه و در عهد پدر بود و میان او و برادرانش
محمود بن محمد محاربات رفته بود محمود از زمان وی اله
در کشت و محمد پس از وی پادشاه شد و در آن زمان
که ایشان به مخاطبت مشغول بودند ملاحظه نیز کردند
و حسن صباغ و داعیان برکاشت و عبد الملک بن عطا

باصفهان فرستاد و خلقی بسیار همراه کرده نزد پای چند
 بشاه دز رفت و خاسیا ترا به فریفت و قلعه فرو گرفت و برق
 ملک او دوازده سال بود **السلطان غیاث الدین ابی شجاع**
محمد ملکشاه چون یکبار در کزشت سلطنت بروی مقرر
 گشت و آهنگ بغداد کرد بمقتله ایاز صدقه که از مولی پد
 بودند و از طریق مطاوعت اخراجی نمودند و عاصی بشکل
 و میان ایشان مصافحای سخت رفت و از بالاسنگ کوه ایاز
 دحانی مشتعل بشکل ازدهایی پد شد و از هول آن
 بگریختند و ایاز اسیر گشت و صدقه در جنگ کشته شد
 و چون از آنجا مراجعت کرد بمحصار شاد رنفتست تا عبد
 بن عطاءش فرود آورد و در تمامت اصفهان بگردانید آنجا
 او راهلاد کرده و مدت ملک او سیزده سال بود **السلطان**
معز الدین ابی الحارث سنجر بن ملکشاه مدت بیست سال
 در ایام برادران پادشاه خراسان بود و بعد از وفات محمد
 محمد

چهل سال سلطنت کرد و در خراسان اقامت ساخت و
 ابوالقاسم محمود بن محمد بروی خروج کرد و منهنم گشت
 و بعد از آن باز بخندش آمد و از آن عمل خواست و در ایام
 غزان در همچون بگذاشتند و چشم سلطان از ایشان درک
 بودند و سلطان چند نوبت بفرمود تا باز کردند و ایشان
 ملثوم خراجی زیادت می گشتند و سلطان امان بود
 و باخراسان سلطان را بران داشتند تا روی بدیشان
 آورد غزان زنان و اطفال در پیش کردند و تصریح کنان
 پیش آمدن و تفریر کردند که از هر جای که نقره بدهند
 سلطان خواست که باز کرده در ملک عم نکند داشتند غزان چون
 نا امید گشتند جانرا بگوشیدند و سلطانرا اسیر کردند
 و روی به خراسان و کرمان نهادند و شهرها خراب کردند
 و خلقی پیشمار شهید کردند ایندند مثل محمد بن یحیی که تلبید امام
 غزالی بود که افضل عالم بود بشکجه بگشتند و چون بدین

رسیدند جمعی از مالک سلطان باغزان در آمیخته بودند و مولانا
سلطان بفر بقتند و روزی بسبیل شکار بر چگون می آمدند
چون بجد ترمه رسیدند در کشتی نشستند و بقلعه ترمه
رفتند آنجا یکاه در گذشت و غزان بجد و فارس آمدند
وامیران ایشان روی بجوای شبانکار و بشکار رفتند و ملک
شبانکار برایشان کمین کرده بود و ایشان را خالی ریافتند
و هلاک کرد **سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد**

چهار سال در عراق نایب سلطان سنجر بود بعد از آن در
سلطان رکن الدین ابی طالب طغرل بن محمد قایم مقام بود

مدت سه سال **سلطان غیاث الدین ابوالفتح مستعبد بن محمد**
بعد از برادر هفده سال در عراق سلطنت کرد و غزان بر سلطان
خروج کرد و میان او و برادرش محاربت رفت و والی ایشان
دست در استعلاول زدند مثل اتابک الملک کرد را در آنجا
و اتابک پهلوان در عراق و سلغریان بر ملک شاه که برادر زاده

دی

وی خروج کردند **سلطان مغیث الدین ابوالفتح ملک شاه بن محمود بن محمد**

سلطان مسعود بن ملک شاه و برادرش محمد بن اتابک بوزابه
و تاج الدین وزیر بفارس فرستاده بود چون سلطان بیغدا
بود بوزابه ایشان را باصفهان آورد و محمد بر تخت نشاند
و پنج نوبت زد سلطان آهنگ ایشان کرد زابه بدین روی شد
و بالشکر کشته شد و سلطان زادگان باز پس آمدند و سلغریان
خروج کردند و از ایشان بگریختند چون عیش نمایند بجای ری
نشست و التفات با میران نمی کرد بعد از چهار ماه امیران

متفق شدند و بوضیافتن بردند و موکل گماشتند **سلطان**

غیاث الدین ابی شجاع محمود بن محمد چون برادرش محبوب

کردند از خوزستان بیامد و به پادشاهی بنشست و ملک شاه
از شهر همدان بکوشک فرستاد و آن جایگاه می بود تا محمد
وفات یافت و سلیمان شاه بر تخت نشست بروی خروج کرد
و باصفهان آمد و آنجا یکاه فرورفت و مدتی پادشاهی محمد

هفت سال بود **السلطان معز الدین ابو الحارث سلیمان انشا**
 چون سلطان درگذشت او را چند روز مشورت کردند و بوی
 اتفاق افتاد و کسی فرستاد تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند
 واستمالت الذکر را ارسالن میکرد که زینت او بود و در عهدی داد
 و همه روز بعشرت مشغول گشت و از مردمان نفوذ بود پس
 شش ماه او را بگرفتند و بقلعه علامه الذکر فرستادند و ارسالن
 از آذربایجان بخواندند و بر تخت نشاندند **السلطان محمد بن**
الدین ارسالن بن طغرل بن محمد پانزده سال و هفت ماه پادشاهی
 کرد و در همدان وفات یافت **السلطان مغیث الدین طغرل**
بن ارسالن کوفه بود که پسر درگذشت و نوبت سلطنت
 بوی رسید و اتابک محمد الذکر حاکم کلی بوی بود و چون امیر ^{قضه}
 تصرف بوی بود و حاکم ملک و مرئی دولت بود چون وفات یافت
 اساس کار سلطنت خلل یافت و عقد مملکت گسسته شد و امیر ^{متفق}
 شدند و بهم برآمدند و برادرش اتابک فرل ارسالن بن الذکر

بِعراق آمد و بر تخت نشست و نوبت سلطنت بخزند و بعد از
 چند روزی در شبی بر دست چند فدایی کشته شد سلطان
 طغرل از خشم اتابک در ریج بود و از برای ایشان مکانات ^{بی}
 سلطان خوارزم شاه می نوشت و استدعا داشت ^{میخواست}
 درین میان لشکری بشوهر در ری فروز آمدند و سلطان با چند ^{کس}
 معرود روی بایشان نهاد و خود را در میان ایشان انداخت
 و خود را از سر بر گرفت و نام و نسبت ^{خبر} می خواند و جنگ میکرد
 تا پیرامن وی فرو گرفتند و او را بر آری ناز بگشتند و ^{ال} ملک
 سلجوقی درین دیار سبیری گشت اما سلطنت دوم هنوز برایشان ^ن
 مقرر است و این زمان در تصرف نیرکان سلطان علاء الدین
 قلع ارسالن بن مسعود بن قلع بن ارسالن بن سلیمان بن قلی ^{است}
طایفه ششم سلغریان عدد ایشان یازده نفر بود و مدت
 ملک ایشان با تاریخ تألیف این کتاب صد و سی و یکسال باشد
 اسماء و انساب ایشان بدین وجه است که یاد کرده میشود و هذا

اسماؤهم **اتابك مظفر الدين اتابك مظفر الدين**

سنقر بن مردود زنگی بن مردود

اتابك مظفر الدين اتابك قطب الدين اتابك مظفر الدين

تكله بن زنگی طغرل بن سنقر سعد بن زنگی

اتابك مظفر الدين اتابك مظفر الدين اتابك مظفر الدين

اتابك سعد بن زنگی سعد بن ابابکر محمد سعد بن ابابکر

اتابك مظفر اتابك مظفر الدين اتابك مظفر الدين

محمد شاه بن سلغور بن سلجوق شاه بن سلغور آتش بنت سعد بن زنگی
بن زنگی بن سعد بن زنگی بن ابی بکر بن سعد بن زنگی
بیاید داشت فارس از آخر ایام دیلمه تا اول روزگار سلجوریان

قریب هشتاد سال در تصرف آل سلجوق بود در سنه چهل و پنجم

و در چهارم سلطان البارسلان بفارس آمد و بست و بوزار را

بیک داشت و تا سنه ثلث و اربعین و خستایه که سلجوریان

خروج کرده اند و این مالک بر ایشان مقرر گردانید و در چند

سال از جهت ایشان هفت تن حکم کردند و فضلویه شبانگاه

کمال

سابقه اشیا و در دهان

کتاب ارسالن به فارس و در ازوی فارس بزمان بست

رکن الدوله خمارکن بن جلال الدین جاوی سفاکی استیصال

شبانکاره و وقع ایشان وی کرده تا اتابک قراحه مدرسه

در میان شهر شیراز کشته شد اتابک منکو بر زچون ترانه

کشته شد وی بشیراز آمد و به خوارزم آرام کاشوم شد

ساخت و مرقل و آن جایکه است و ابو نصر لاکه لاکه مدرسه

لا لاکه بنا کرده است باوی بود و ریاط لاکه که بر راه عراق است

هم وی ساخته است و ابن ابو نصر با اتابک منکو بر ز بود

و اتابک بزایه بعد از منکو بر ز با شاه زادگان بشیراز آمد

و چنانچه یاد کردیم بردار صفهان کشته شد و زلفش زاهد

خانقون نام بشیراز آمد و مدرسه و مناره ساخت

و آنچه اعضا وی در یافت بان جایکه نقل کرد و تولیت شد

بقاضی نیز داد بعد از آن ازوی رنجید و باز شد و برقا

شافعی داد ملک شاه سلطان زاده بوده است از سلجوقیان

چون بنام کشته شد یکسال وی در فارس حکم کرد **اتابک**
منظر الدین سنقر بن مردود السلغری بروی خروج کرد
 و ملک شاه منهنم گشت و فارس بسنقر بماند و سیزده سال
 پادشاهی کرد و در شیراز زیارت و مسجد ساخت و مناره
 رفیع ساخت و وزیرش تاج الدین بود و وزارت سلطان ^{مسعود}
 بن محمود کرده بود و در وقت خروج او از جانب ملک شاه حکم
 و در شیراز مدهمه و رباط و مناره ^{ساخته} **اتابک منظر الدین**
زنکی بن مردود السلغری چون برادرش درگذشت
 او غایب بود و شوهر ظاهرش سابق که رباط سنا فی ساخته در ^{مضاء}
 و البارسلان که از اقارب ایشان بود در مملکت جمع کردند
 چون زنکی بازگشت حرم میان ایشان قایم شد و زنکی ظفر ^{بافت}
 و ایشان را هلاک کرد و مدت چهارده سال پادشاهی کرد
 و چنین گویند که رباط شیخ کبیر ابو عبد الله الخفیف
 قدس الله روحه زاویه مختصر بود انواع امارت کرد

و دران

دی
 و دران جان فروز آمد و بران وقفها کرد و اتابک ابو بکر از نوبیا
 نهاد و عمارت رفیع کرد و اضافی تمام و بسیاری بر او قاف
 آن منتقم گردانید و دران او را خراب القاسم الشیخ الشیخ
 معین الدین کشکی قدس الله روحه به فرمود تا نماز جمعه
 دران اقامت کرد **اتابک منظر الدین تکله بن زنکی**
 و بی عهد پلید بود بغایت عدلی و صوری نیکو داشت
 و مدت پست سال پادشاهی کرد و از آثار او خان بازار کانا ^{نست}
 در قرب مسجد سنقری و خواجده مین الدین کا زونی که
 حاتم وقت و صاحب کرامات بود و زبیری بود و در قرب
 مسجد عتیق شیراز مدهمه و رباط ساخته **اتابک قطب الدین**
طغرل بن سنقر بن مردود السلغری پادشاهی هنرمند
 و هنر پرور بود اما تا سیدی نداشته بود و دوسه فرس
 بر اتابک تکله خروج کرد و از عراق لشکر آورد و چند ماه
 پادشاهی کرد و با خراما مرد شهر جنک کرد و نو اسیر گشت

و در قلعه اصطخر غیبی کردند و میل کشیدند **اتابک مظفر**
الذین سعد بن زنگی بعد از نکل پادشاهی بروی مقر کشت
 و اندک سخاوت و شجاعت بکانه بود و کرمان بستل و به برزاده
 عماد الدین نهران داد پسر عمش عاصی شد و رضی زور زنی
 فصدوی کرد و از او باز ستل و هموان اتابک سعد هوای عراق
 زدی و اصفهان بستل و صنادرید و اکابر آن جای که به شیراز
 آورد و در سنه اربع و عشر و ستمایه به سلطان محمد بن بکش
 بعراق آمد بالشکری سجد و اتابک سعد با قله هزار سوار
 بروی زد و بسیاری از لشکر سلطان هارون کشته کرد و با خرد
 اسبش خطا کرد و بران سبب سیر کشت و در کار وی بزرگوار
 او سلطان مانع آمد از کشتنش و مدتی او را باز داشت
 و بعد از آن دخترش ملکه خاتون از برای سلطان جلال ^{الذین}
 بخجاست و اتابک بداد و پسر بنو ابره فرستاد زنگی نام و او را
 خلعت داد و باز بغارس فرستاد چون بیامد اکابر پسرش

ابوبکر

ابوبکر اتفاق کرده بودند بالشکر پذیرم پدم آمد و جنگی میان
 پدم و پسر قایم کشت چون امرا از دور شوکت و شجاعت پدم
 بدیدن جمله برکشند و اتابک ابوبکر را کردند و بعد از آن
 محاربت میان ایشان رفت و اتابک ابوبکر دست گیر کردند
 و بقلعه فرستاد و از وزرای او رکن الدین صلاح کرمان بود
 و عبد الدین ابی نصر اقرری مسجد جامع جدید و در باط کزک
 او ساخته و سود شیراز اثری خراب شده بود و او نیز ازین
 سوری کرده بود و مملکت ملک او پست و ندر سال بود چون
 در نزع بود اتابک ابوبکر پیاوردند و در حال که برسیدند کشت
 و اتابک ابوبکر بنیشت و امر او که با وی شفق بودند بعضی بوقت
 جنگ از او بگریختند **اتابک مظفر الذین ابی بکر بن سعد بن**
زنگی پادشاهی بود جهان را بی شرح پرورد و درین دار مؤید
 بتأیید یزدانی موفق بتوفیق ربانی اخبار عدل او در افضی
 مشارق متواتر شد و آثار فضل او در اطراف مغارب متظاهر ^{کشت}

و جلالت قدر او هم گمان را مقرر و پناه است ذکر او جهانیان را
 شهر فارس که از دویت باز خراگشته بود بسبب محاربات
 شبانکاره با آل بویه دلیلی و سلجوق و قدوم کلجده و سلطان
 غیاث الدین در ایام اتابک سعد چون عروسی بمن دولت
 و حسن معدلت او را بسته شد و از اقالیم زمین اکابر
 و افاضل مأمور را احرام عریض داشتند و بسیاری از
 جزایر و سواحل چون بحرین و قطیف و قیش و اندراوی
 بکشور و بعضی از بلاد دهند با القاب شریفش خطبه کردند
 و از آثار او آنست که ابطه و معابد و مدارس و مساجد
 شیراز که خراب گشته بود معمور کرد اندید و ریاط شیخ
 کبیر ابو عبد الله الخفیف عماد فی نیکو کرد و در الشفاء
 مظفری نیکو در شیراز بساخت و بسیار ریاطها و بقعها
 خیرم را طرف بنا کرد مثل ریاط مظفری پضا سر بند
 ریاط مظفری جابر که بر سر راه سواحل است و در شفا

مظفری

مظفری و خانها و بازارها کرد و بموافقت او جمله اعیان مملکت
 و ارکان دولت بقعهها ساختند و دوامیر داشت که قطب
 و مدارس سلطنت او بودند فخر الدین ابوبکر و مقرب
 مسعود و ماثر و محامل ایشان مشهور است و خیرات و موقوفات
 بسیار کرده اند و مدت ملک اتابک ابوبکر سی سال بود
اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی چون پدرش وفات کرد
 در شهر طبرستان بود و بخمر و از خدمت هولاکوخان مراجعت
 نمود و بعد از ده روز که سکه و خطبه بنام او مزین و معلا گشت
 در گذشت و بشیر از آوردند و در قرب دولت پدرش **اتابک**
محمد رسد عالی ساخت و با بنجامر فزون است **اتابک محمد**
مظفر الدین بن سعد بن زنگی چون پدرش وفات یافت
 او کوزک بود و مادرش پدیی توکان بسبب امانت پادشاهی
 میکرد و بعد از دو سال و هفت ماه کلبر او عمرش ناستگفته
 فروریخت **اتابک مظفر الدین محمد شاه بن سعد بن زنگی**

چون اتابك محمد بن سعد در كنش لشكر بروي جمع شدند
 بر قريه بيگانه كه جمع شده بودند در خانه خروج كرد و در
 هشت ماه پادشاهي كرد و شب و روز بعيش و طرب مشغول
 و اركان دولت ممالك بعد از ان امرا با پي تركان اتابك
 محمد بن سعد اتفاق كردند و در روز جمعه در ماه رمضان
 سنه احدى و ستين و ستمائيه در خانه اتابك محمد دست
 كردند و چون برادرش ز قلعه بكر نجات و بيامد او را بخت
 هلاك خوان بردند و دشمنان قضا كردند و هلاك كردند
اتابك مظفر الدين سلجوق شاه بن سلجوق شاه بن سغدي
 مردى بغايت نيكو صورت بود و مادرش از نژاد سلاطين آل
 سلجوق بود و از محمد شاه بزرگتر بود و چون اتابك محمد شاه
 بزرگتر بود اتابك محمد بن سعد پادشاه بود و در قلعه
 اصطخر بكر نجات و بروي جمعي از حشم كرد آمدند و بدین سبب
 باز داشتن ميتوانستند و مدت پنج ماه پادشاهي كرد چون قضا

زيادت

زيادت نداشت ششگان مغول كه در شيراز بودند هلاك
 كرد ايند و پي تركان را هلاك كردند و خونهاي ناحق بختند
 و بعد از ان لشكر مغول ملوك بكم هلاك خوان بچنگ وي
 و او بر لشكر خود اعتماد ي نداشت بكر نجات و بكرم سيرهاي
 عاقبت در كا زرون توقف ساخت پس المشا جو با ملوك و امر
 اطراف بشيراز آمدند و شيراز را آسبي نرسانيدند و كار
 سازي كردند و از پي او بكا زرون رفتند و لشكر از بنگاه
 سلجوق شاه را رها كردند و بكر نجات و با او چند سوار آمدند و به
 و عاربت تمام كرد و ملك ايك و ملكي از كومان و علاء الدوله
 برادر پي تركان ملك نيز هلاك كشتند و بعد از ان
 سلجوق شاه به مسجد كا زرون رفت و از پي وي بستند
 مسجد حصار كردند و جنگ ميگردند و خلايق بسيار از كا زرون
 بكشتند و با خرا لا مر اسير شدند و در نوبل كان هلاك كردند
 و از وي دخري مانده است و ملك شبنانكار است

وانابك مرحومه معظمه آبش وخواهرش در قلعه محبوس ^{کردند}
 سلجوق شاه هم چنان بر قلعه بردند بسته و کوفتال سوگند
 خورده بود که تا سلجوق شاه همچنان اجازت بدهد هیچ
 کس ندهد چو سلجوق شاه اجازت داد از قلعه بر آوردند
 و بر پادشاهی نشانند و در سنه اثنی و ستین و ستایه
 الهجریه بود **انابك معظمه مظفر الدین آبش بنت سعد**
ابی بکر بن سعد بن ^{زکی} در سنه اثنی و ستین و ستایه نوبت پادشاهی
 یافت و رایت شهنشاهی برافراشت ایند تعالی این مملکت را
 سالهای فراوان از جنگات حوادث محروسه اراد بخت
 و کرمه و امر و از نژاد انابك زکی این پادشاه و خوا
 سلجوق شاه مانده بودند و قات یافتند و دختر آید که
 سلجوق شاه مانده بود و در جانب ایک می بود **طایفه هفتم**
خوارزمیان و ایشانرا خوارزم مشا گویند و عدد ایشان هشت
 بود و مدت ملک ایشان عدد پست سال بود و هذا اسم او هم

خوارزم

خوارزم شاه خوارزم شاه ارسلان
محمد بن ابوستکین انش بن محمد محمد بن انش بن محمد
 سلطان شاه علاء الدین سلطان
بن ارسلان شاه بن انش بن ارسلان محمد بن بکش بن ارسلان
 السلطان السلطان
غیاث الدین محمد جلال الدین محمد
خوارزم شاه بن ابوستکین سلجوقی بود و چون سلطان
 کیارق پادشاهی خراسان بامیر حبشی بن القرساق تقوی
 کرد و محمد بن ابوستکین را بر خوارزم فرستاد و او را خوا
 شاه ازین سبب خوانند و این حال در سنه تسعین و ^{بهاره}
 بود و او عدل و راستی و رحمت پیش گرفت و علماء و ^{صلحا را}
 و ترغیب کردی و در باره همگان احسان و شفقت ^{فرمود}
 لاجرم پادشاهی آن صوب بروی و اولاد او سالها مقرر
 ماند **خوارزم انش بن محمد** سالها بعد از پدر پادشاهی کرد

و صبح از جاده عد و اتباع سیرت بد را خراف نمود و در سنه
 احدی و خستین و خستمایه رحلت کرد **خوارزمشاه ارسلان**
بن نقشبن چون بدو پیش وفات یافت او بحکم و روایت زمام
 مملکت در دست گرفت و بسیاری از خراسان و ماوراءالنهر در
 تصرف آورد و بسبب ضعف سلجوقیان او را استقلال و علم
 ظاهر گشت و در سنه **وفات یا خوارزمشاه**
سلطان شاه کوچک تر از علاء الدین بود اما اکابر بروی
 متفق بودند و او را بر تخت نشاندند و علاء الدین بروی خروج
 کرد و سلطان شاه بکویخت و بغیر نه رفت و سلطان غیاث
 الدین ابوالفتح غزنوی را مامور کرد و چون از وی میآید
 گشت بخطار رفت و از مملکت انجا یک لشکر بستند و خوارزم
 مراجعت کرد و بنزد یک شهر فرود آمد علاء الدین چون
 برایشان بگشود و نزدیک شد و نزدیک شد که جمله غرق
 شوند پس اگاهی یافتند و بگریختند و بنزدیک هر مثل

وازان

وازان جا یک مراجعت کردند پس علاء الدین بگریخت و پادشاه
 سلطان شاه را مسلم گشت تا سلخ شهر رمضان سنه ۸۹۹
وفات یافت خوارزم شاه علاء الدین بن بکش
 بعد از وفات پدر مملکت بر او قرار گرفت و دولت آل سلجوقی
 درین دیار بانجام رسید و کار او ارتقاع یافت و قامت
 خراسان مستخلص کرد **السلطان محمد بن بکش**
 دولت این دو دمان در ایام او بدو روح اعلا رسید و کار او
 ارتقاع یافت و کوب طالع او بغایت ارتقاع پیوست
 و بلاد ماوراءالنهر را مستخر کرد و بجانب آذربایجان و عراق
 و حوالی آن و بغداد نهضت کرد و هیچ آفرید با وی طریق
 مقاومت نسیرد و خیر مصالحت و مطاوعت با او صواب
 ندیدند پس چون مراجعت کرد افتاب دولتش آهنگ
 غروب کرد و لشکر مغول از جانب شرق بروی خروج کردند
 و میان ایشان چند نوبت ملاقات و محاربات رفت

و با خرامر سلطان منهنم گشت و برادر با چنان رفت و
 انجا بگاه و فوات یافت **السلطان جلال الدین بن محمد** چون
 لشکر خوارزمیان منهنم و متفرق شدند و بجانب هند رفتند
 و لشکر مغول نیز بکاموج حال معلوم نداشتند اندر از بسیاری
 لشکر از طرفین کار بر هم گران شوریده شد مراجعت کردند
 پس چون سلطان جلال الدین و قوف یافت که مغول مراجعت
 کردند باز گشت و بفارس آمد و تا تابک سعد را بدید و از آن
 جای که بیغلا در رفت و قاضی بهاء الدین کازرونی و عماد الدین
 عزیزان از پیش بر مسالت رفته بودند و مصالحی حاصل
 پس روی با خلاط نهاد و مدت چهار ماه آن جایگاه خاصا
 داشت و بعد از آن بگشود و قتل با فراط کرد و از آن جا
 بر موقان رفت و از مغول هیچ خبر نیافت و به عیش و طهو
 مشغول گشت تا گاه لشکر مغول از دور پیداستند و
 اتباع و اعوان او جمله بگریختند و متفرق شدند و او نیز

گریخت

بگریخت و گاهی کار او بتحقیق معلوم نکشت جماعتی کونیند که
 با چند شش در راه موصل میرفت و اگر داد او را شناختند
 و در لباس و زینت ایشان طمع کردند و ایشان را هلاک
 کردند و زن او ملکه خاتون بجانب شام افتاد و تا تابک ^{سعد}
 بن ابوبکر مرد فرستاد و او را باز بشیر از آوردند **السلطان**
غیاث الدین بن محمد او بعد از واقعه بدر
 بشیر از آمد و غارت کرد و از آن جای که بر کرمان رفت
 و کونیند که بزاق که اول حاجب سلاطین کرمان است
 و از بشیر ملوک ماورالنهر است او را هلاک کرد
طایفه هشتم مغول مقتدری و مقدم ایشان چنگز
 خان بوده است و خروج بر خوارزمیان کرد در سنه
 سبع و عشر و ستیاید او و اولاد او اکثر بلاد خطا
 و ترک و تمامت ایران زمین بگشودند و محالک مستقر
 و مدتر گردانیدند و از اولاد او که در ایران زمین

حکم کردند و ممالک کشتودند **هو لا کوخان** پسر او
 اباخاقان پادشاه ایران زمین و بلاد روم و عراق و تمامت
 ممالک بعد از وراثت ^{تمام} میل داشت و در باره مسلمانان
 عنایتی تمام داشت و مدد ممالک ^{بر} امیر کبیر سوغتاق
 بود که نایب او حاکم او بود و بتخصیص فارس و بغداد ^{تعلق} بدو
 داشت و به حقیقت سیرتی پسندیده و شفقتی ^{بسی} معده
 هر چه تمامتر داشت و بر بیان همگنان مدح
 او جاریست و صاحب عادل **شمس الدین**
محمد بن الصاحب السعید بهاء الدین
محمد الجونیف که صاحب دیوان ممالک
 بود و با عن جد از صنادر دید خراسان بودند
 و در ایام سلاطین ماضی حال و عقد امور در ترقی
 ایشان بوده و امروز در گاه او سلاطین ایران را
 انجمن است و کامکاری و در قواعد خیر است

در بیان

و رعایت اسلام و تفقد احوال فضلا و ترجیب و تعظیم
 علماء و قصب السبق از متقدمان
 و مستأخران ر بوده و امروز
 اهل اسلام در گاه او
 مقصد و معین
 و فقه الله یشند

دعا، ثم جلاله
 و بعد مظلله
 طلاله

کتابخانه مجید فیروز
 اهدائی
 بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

128

70

9.